

درجبهه‌ی جهانی کمونیستی	وقتی که جمهوری اسلامی به جنگ سرمایه داری می رود!	ازهر دری سخنی	امپریالیسم و جنگ!	روزیونیسم پُست مدرن، ملاحظاتی درباره اسلام بنیادگرا
صفحه ۱۲	صفحه ۱۴	صفحه ۱۵	صفحه ۱۸	صفحه ۱۸

## سنگ بزرگ علامت نزدن است!

## بهاران خجسته باد!

**کارگران و زحمت کشان ایران؛  
زنان و دانش جویان مبارز؛  
روشن فکران و ملیتهای تحت ستم**

جشن نوروز فرا می رسد و در سر زمین ما طبیعت از خواب زمستانی بیدار می شود، لباسی نو بر تن می کند و عزم تغییر بر سردارد و با هر جوانه ی برگ و شکوفه ی گلی، طبیعت مستانه به میدان می آید و شور و شوقی به پا می کند.

و اما جامعه ی ما سالی پرتب و تاب را از سرگذرانده و هنوز زخمهایی که نظام طبقاتی حاکم بر بدن آن به جا گذاشته نه تنها التیام نیافته اند، بلکه در سال جدید نیاز به درمان بیشتری خواهند داشت.

درسالی که گذشت، درسراسر ایران سرود آزادی و رهائی از استثمار و ستم مثنی بقیه در صفحه چهارم

کارگری، اعصاب، اعتراض، تجمع، آزادی بیان، مطبوعات و تحزب؛

۲- لغو مجازات اعدام و آزادی فوری بی قید و شرط کلیه فعالین کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی از زندان؛

۳- افزایش فوری حداقل دستمزدها بر اساس اعلام نظر خود کارگران از طریق نمایندگان منتخب آنها در مجامع عمومی کارگری؛

۴- طرح هدفمند کردن پارانها باید متوقف و دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی قید و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت گردد؛

۵- تامین امنیت شغلی برای کارگران و تمامی مزدبگیران، لغو قراردادهای موقت و سفیدامضاء، برچیده شدن کلیه ی نهادهای دست ساز دولتی در محیط کار و تدوین و تصویب قانون کار جدید با دخالت مستقیم نمایندهای منتخب مجامع عمومی کارگران؛

بقیه در صفحه دوم

در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۸۸، چهار تشکل کارگری: سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه طی بیانیه ی مشترکی بعد از بیان نقش طبقه کارگر ایران در انقلاب بهمن ۵۷ و تاکید بر این که اکنون "کارگران به جرم تشکل خواهی و خواست یک زندگی انسانی در پشت میله های زندان بسر می برند" و این که "ماملیونها انسانیم، ما تولیدکنندگان تمامی ثروت و نعمات موجود هستیم، چرخ تولید و زندگی در جامعه در دستان ماست"، در ۱۰ بند، "رئوس خواستههای حداقلی خود را" به شرح زیر اعلام داشته و خواستار تحقق بی قید و شرط همه آنها شدند:

۱- به رسمیت شناختن بی قید و شرط ایجاد تشکلهای مستقل

## ۸ مارس روز جهانی زن گرامی باد!

۱۷ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن را امسال در شرایطی گرامی می داریم که زنان مبارز ایران در صف اول پیکار علیه ستم مذهب سالاری و مردسالاری و به خاطر دست یافتن به آزادی و رهائی از ظلم و ستم قرون اعصار جامعه طبقاتی، قرار گرفته اند. در این پیکار زنان آزاده و مبارز ایران امسال حماسه های به جا ماندنی و ثبت شده در تاریخ از خود به جا گذاشته اند که امید به مبارزه و پیروزی را در قلب میلیونها انسان طالب آزادی و رهائی از ستم و استثمار طبقاتی هر چه فروزانتر ساخته است.

زنان ایران در این پیکار به حق خود در میدان نبرد خیابانی خون دادند، در زندانها شکنجه شدند، مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند و توسط اوباشان بقیه در صفحه پنجم

## ۲۲ بهمن، فروری توهمات!

چه خوب می بود که این رفاقا برای توجیه عدم موفقیت جنبش، پای "همه گان" را به میان نمی کشیدند و اگر خود دچار توهمی در این زمینه بودند می نوشتند: "خلاف انتظار ما پیش رفت". آنها در ادامه افزودند: "اما واقعیت این است که پتانسیل انقلابی مردم بیش از آن بود که امروز به میدان آمد و عوامل گوناگونی مانع از بروز این ظرفیت انقلابی به شکل همه جانبه و قدرتمندی شد: اولین عامل، اعمال حکومت نظامی واقعی بود... دومین و مهمترین عامل، عقب نشینی و سازش سیاسی رهبران موج سبز با جناح غالب بود... سومین عامل، تطبیق استراتژی ورشکسته با تاکتیک ورشکسته موسوم به "اسب تروا" بود... چهارمین عامل، وجود ضعفهای واقعی و جدی در اردوی مردم است... و بالاخره درجست و جوی چه بایکدر؟ بقیه در صفحه سوم

در میان نیروهای چپ کم نبودند تشکلهای و افرادی که به جنبش دموکراتیکی که پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ در اعتراض به تقلبهای انتخاباتی شروع شده و در ۱۳ آبان و ۱۶ آذر و ۶ دی (عاشورا) اوج گرفته بود، پُربها داده و چنین می پنداشتند که "ترن این جنبش نیز بدون ترمز حرکت می کند!" و پس از ۲۲ بهمن دچار نوعی سرگیجه شده و از کنار مسئله گذشتند، بدون این که تحلیلی همه جانبه از علل عدم موفقیت این جنبش در ۲۲ بهمن ارائه بدهند. برخی نیز که دست به تحلیل زدند علت العلل ناکامی این جنبش را دقیقاً ترسیم نکرده و به بی راهه زدند. از جمله رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، طی نوشته ای به نام "آموزه های ۲۲ بهمن ۱۳۸۸، در ۲۶ بهمن نوشتند: "۲۲ بهمن خلاف انتظار همگان پیش رفت."



## سنگ بزرگ... بقیه از صفحه اول

۶- اخراج و بیکارسازی کارگران به هربهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده اند و یا به سن اشتغال رسیده و آماده به کار هستند باید تازمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند؛

۷- لغو فوری قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی؛

۸- برخورداری تمامی باز نشستهگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی و رفع هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری باز نشستهگان و بهره مندی آنان از نامین اجتماعی و خدمات درمانی؛

۹- تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگانی برخوردار شوند؛

۱۰- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد. (پایان)

برای هر کمونیست و هراسانی که از استثمار و ستم و تبعیضهای گوناگون نژادی، جنسی، مذهبی، ملی، فرهنگی و غیره نفرت داشته و برای براندازی این مناسبات ظالمانه تلاش می کند و در عین حال برای تحقق بخشیدن به این خواسته ها، وضعیت سیاسی، آرایش طبقاتی و توازن نیروهای متخاصم حاکم و محکوم را در نظر دارد و تیر را در تاریکی رها نکرده و بویی از استراتژی و تاکتیکهای مبارزه ی طبقاتی برده و به تلاش مبارزاتی کارگران ارزش قائل باشد، باید به این تشکلهای کارگری درود فرستاده و از مطالبات آنها پشتیبانی نموده و در عین حال متذکر شود که حتی به خواسته های کمتر از این هم رژیم اسلامی حامی نظام سرمایه داری تن نمی دهد. چرا که تن دادن به این خواستهها معادل است با زیر سوال بردن حاکمیت سرمایه داران و لذا تحقق این حداقل مطالبات نیز مبارزه ای سرسختانه و تا به آخری را با نظام سرمایه داری طلب می کند و کارگران باید خود را برای چنین مبارزه ی مرگ و زنده گی آماده نمایند. اما در جامعه ی روشن فکری و خرده بورژوازی ایران، جایی برای این ملاحظات نیست. به روند مبارزات مشخص موجود

توجه نمی شود. به مشقاتی که کارگران فعال و کلا طبقه ی کارگر ایران حتا از عدم دریافت مزد کارشان برای ماهها و سالها رنج می کشند و حتا ۱۰٪ آنها هم متشکل نیستند، به عمد یا به سهوتوجه نمی شود. عده ای در کنار گود مبارزه ی طبقاتی موجود در ایران نشسته و دستور لنگش کن را صادر می کنند. گوئی هرچه حرفها پر آب و تاب تر گفته شود و یا خواستههای استراتژیک طبقه ی کارگر، که تنها در یک پراتیک طولانی قابل پیاده شدن باشند، بلا درنگ مطرح گردند، از نظر این جماعت عین حقیقت، قابل پیاده کردن فوری و عین انقلاب است. به دیگر سخن انقلابی گری کاذب را می خواهند به جای انقلاب دیالکتیکی زرنگ و پویا در بازار نظرات عرضه کرده و تنور خود را گرم نگه دارند! اگر این منشور از جانب کمونیستها مطرح می شد، جای اما و اگر داشت و نقد آن حقانیت می یافت. اما وقتی که از جانب چند تشکل علنی کارگری در ایران، آن هم در اوج خفقان حاکم بر جامعه طرح می شود که جنبش کارگری از فقدان وحدت و تشکل به شدت رنج می برد، رد آن و یا مقایسه کردن آن با "خواستههای پایه ای کارگران" (رجوع شود به "خبرنامه کارگری - کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری - سال دوم - شماره ۴۷ - جمعه ۳۰ بهمن ۸۸) نه تنها آموزنده نیست، بلکه خواسته یا ناخواسته مخرب است. راه غلط و آنارشستی را در مقابل کارگران قرار می دهد و چون چنین خطی به نتیجه نمی رسد - کما این که حضراتی که مایلند شوراهای کارگری در مفهوم واقعی آن یعنی "قدرت دوگانه" برای لغو کارمزدی از همین امروز تشکیل شده و به پاخیزند، هنوز نتوانسته اند کارگران را در یک کارخانه یا در یک بخش از صنعت متقاعد کنند که با برنامه ای که ایشان ارائه داده اند، شورا تشکیل دهند! - جز دل سردی و سردرگمی در میان طبقه ی کارگر حاصلی نداشته و در نهایت این سیاستهای چپ روانه به نفع حاکمان تمام می شود. چرا که هرچقدر جنبش کارگری ایران از نظر نظری متشکل تر و از نظر تشکیلاتی فرقه ای تر و امتیزه تر عمل کند، به مصداق "دزد بازار را آشفته می خواهد!"، از این ناتوانی جنبش کارگری، سرمایه داران سودجسته و به انبار کردن ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار ادامه می دهند و کارگران در فقر و فلاکت دست پازده و می سوزند و می سازند. به نمونه ای از ضد و نقیض گوئی گرداننده گان این نشریه اشاره مختصری می کنیم:

در سرمقاله نشریه فوق آمده: "تحقق نازل ترین مطالبات نیز به قدرت کارگران بستگی دارد. کارگری که قدرت متحد و متشکل شدن شورائی نداشته باشد، حتی قادر به گرفتن دستمزد معوقه خود هم نیست... بنابراین تشکلهای سندیکائی فوق نمی توانند برای تقلیل مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران ضعف و پراکندگی کنونی را بهانه کنند." نویسنده از یک اصل درست ضرورت "قدرت کارگران" حتا در "تحقق نازل ترین مطالبات" حرکت می کند که اگر به این اصل عمیقاً اعتقاد داشته باشد، عقل سلیم باید حکم کند که اگر کارگران پیرو خط آنارشستی "همه چیز، یا هیچ چیز" نباشند و بخواهند "نازلترین مطالبات" روز خود را طلب کنند، اجباراً باید خواستههایی را مطرح سازند که با قدرت متحد و متشکل شان در لحظه ی کنونی تاریخی تطابق داشته باشد. بنابراین، نباید جر و بحث راه اندازند که چرا فلان خواست پایه ای کارگران در بیانیه ی فوق مطرح نشده است. پس مقایسه ی خواستههای حداقلی فوق با خواستههای پایه ای حضرات "خبرنامه" یک جنگ و دعوا راه انداختن زرگری است و نه یک نقد اصولی و از همه بدتر کشاندن مقوله ی پیشرفته ی شوراهای کارگری به سطح سندیکاها در عین حال متهم نمودن سندیکاها به درجا زدن درخواستهای صرفاً معیشتی و غیرسیاسی! ثانیاً ادعا می شود که "بدون متحد و متشکل شدن شورائی" کارگران حتا "قادر به گرفتن دستمزد معوقه خود" نیستند. اگر حضرات حتا به اخبار مبارزات کارگری که خود بارها درج کرده اند توجه داشته باشند، برخی از کارگران کارخانه ها حتا غیرمتشکل از طریق اعتصاب توانسته اند در برخی از موسسات تولیدی مزدهای معوقه شان را به طور کامل و یا قسمی دریافت کنند، بدون این که این مشکل را به طور ریشه ای حل کرده باشند و نبرد با سرمایه داران را باز هم در همین زمینه ادامه می دهند. پس این استدلالشان هم پای چوبی است. سوما آنها مدعی هستند که با تکیه بر "قدرت متحد و متشکل شورائی" می توان مطالبات کارگری را گرفت. آیا اینان یک نمونه در ایران و جهان می توانند نشان دهند که در شرایط حاکمیت سرمایه داری با "قدرت متحد و متشکل شدن شورائی"، بدون سرنگونی این حاکمیت، کارگران حق خود را گرفته اند؟ مگر نه این است که گرفتن حق کارگران در کلیت اش جز با نفی تمام و کمال نظام سرمایه داری از طریق انقلاب و کسب قدرت توسط کارگران، غیر ممکن است. پس



درمیان توده ها باز هم افزایش خواهد یافت. و اما با توجه به این که رژیم از مدتها قبل از ۲۲ بهمن اعلام کرده بود که با تمام قوا وارد میدان خواهد شد و در تظاهرات قبلی نیز با تمام قساوت و بی رحمی عمل کرده بود و با توجه به این که رهبران جنبش سبز مدتها قبل از ۲۲ بهمن زمزمه های سازش با حاکمان را پیش کشیده بودند، بنابراین جای تعجبی نبود که در ۲۲ بهمن همانند بچه های سربه زیدرتظاهرات شرکت کنند و صف خود را هرچه بیشتر از صف معترضان به حاکمیت جمهوری اسلامی مجزا سازند. بنابراین، اینان نمی توانستند استراتژی و تاکتیک "اسب تروا" داشته باشند، چون که قصد جنگیدن با حاکمان را نداشتند. کما این که مهدی کروبی در اطلاعیه ای که در سوم اسفند ۱۳۸۸ صادر کرد، مدعی شده است که "بدون دعوت جریانهای سیاسی (بخوان دعوت اصلاح طلبان) و حضور مردمی، راهپیمائی ۲۲ بهمن امسال، به راهپیمائی بی رمق یگانهای نظامی و امنیتی تبدیل می شد و امکان چنین بهره برداری تبلیغاتی برای ایشان فراهم نمی آمد".

ابن ادعای کروبی نشان می دهد که آنها از مردم دعوت به شرکت در راهپیمائیا کردند، و نه این که راهپیمائیا را با شرکت در آنها تبدیل به تظاهرات ضد حاکمان بنمایند. بدین ترتیب اگر قرار است به دنبال علت العلل و ضعف اصلی در جنبش دموکراتیک موجود برویم باید چهارمین نکته مطرح شده در اعلامیه "آموزه ها..." را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم. اگر به درستی بنابر گفته های این اعلامیه "مردم با دشمنی روبرویند که از مراکز فرماندهی و ساختارهای سازمان یافته برخوردار بوده و توده های مردم از چنین مراکز و فرماندهی و ساختارهای سازمان یافته محروم اند"، پس عقل سلیم حکم می کند که برای ساختن چنین "مرکز واحد فرماندهی" که چیزی جز ایجاد ستاد رزمنده سیاسی پیشرو واحد پرولتاریا یعنی حزب کمونیست انقلابی واحد و سراسری نمی باشد، باید عناصر آگاه طبقه ی کارگر عاجلانه قدم پیش گذارند، تا توده های مردم به جان آمده را در میدان نبرد طبقاتی سهمگین بدون برنامه و نقشه و در تشتت نگذارند و تا زمانی که چنین مناسباتی بین توده های کارگر و زحمت کش و تشکل رهبری کننده پیشرو کمونیستی (که فعلا موجود نیست) به وجود نیامده باشد، جنبش دموکراتیک مردم وجه المصالحه ی جناحهای مختلف طبقه حاکم خواهد شد.

اما در بیان این واقعیت نیز این رفقا هم

دارند. اما رویزیونیسم پسا مدرن چنان بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای چپ را فریفته است که به جای برگشت به آموزشها کمونیسم علمی از خود تئوری می بافند و به تشتت فکری و نهایتا سازمانی در میان جنبش کارگری دامن می زنند. کلیه ی کمونیستهای راستین باید علیه این نظرات غلط به پا خیزند و توجه داشته باشند که با "حلاوا حلاوا کردنیهای آن چنانی دهانها شیرین نخواهند شد" و نظام سرمایه داری ایران و جهان زهر تلخ شکست را بر دهان آنها خواهند ریخت. زیر پرچم پرافتخار کمونیسم علمی متحدشویم و افکار رویزیونیستی را در تمامی اشکال از ساخت جنبش کارگری برویم و از مبارزات کارگران و خواستهای به حق آنها قاطعانه پشتیبانی کنیم!

ک. /براهیم - ۱۸ /اسفند ۱۳۸۸



۲۲ بهمن... بقیه از صفحه اول

می نویسند: بدون جنبش کمونیستی قدرتمند نمی توان پاسخ صحیح و علمی به پرسشهای فوق داد. و این پنجمین و کلیدی ترین عامل است. این تحلیلی است واژگونه از نتایج جنبشی دموکراتیک که بنابه توافق همه گان جنبشی است خودبه خودی - هر چند که گروههای مختلفی و از جمله "اصلاح طلبان" در بخشی از بدنه جنبش از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بودند - و در تاریخ کمتر با جنبشهای خودبه خودی روبه رو بوده ایم که توانسته اند به پیروزی قابل ملاحظه ای برسند. این تحلیل رفقا هم چنین یادآور تحلیل رهبری حزب توده از ۲۸ مرداد است که عدم به میدان آمدن بورژوازی ملی و مصدق را عامل شکست شعار "کردتا را به ضدکودتا مبدل می کنیم" که مبلغ آن بود، می دانست. پس حداقل، نیروهای سیاسی آگاه و به خصوص کمونیستها نباید به هنگام بروز عدم موفقیت در جنبشی توده ای، ضروری است که پیوسته در جریان شرکت در جنبش، به توده های شرکت کننده بگویند تحقق این خواسته های جنبش نیاز به عمل انقلابی تحت رهبری انقلابی و سرنگونی رژیم دارد و حاکمان حاضر نیستند به ساده گی امکاناتی را که با دزدیدن ثمرات مبارزاتی مردم در انقلاب ۱۳۵۷ به دست آوردند به این ساده گی از دست بدهند. و به طریق اولی حتی با شکست جنبش دچار سرگیجه گی نشده و احترام آنها

این ادعا هم فاقد محمل مادی است. در جنگ طبقاتی موجود کارگران می توانند در مبارزه گاه پیروز شوند و گاه شکست بخورند و راه کسب قدرت آنان جهت رسیدن به حقوق پای مال شده شان نیز راهی پراز فراز و نشیب است و جاده ای راست و یک طرفه نیست و تا تحقق انقلاب کارگری، کارگران روزانه سیاست "مشت در مقابل مشت" را باید پیش ببرند و در این نبرد طبقاتی صفوف خود را متحدتر و گسترده تر سازند تا توازن قوا به نفع آنان گردد. چهار ما آنها تشکلهای بیانیه دهنده ی فوق را محکوم می کنند که چرا "تقلیل مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران" را ناشی از "ضعف تشکیلاتی و پراکندگی" می دانند. به راستی که باید چشمها را برای اثبات ادعاهای خود به تمامی واقعیات بست تا چنین اظهاراتی را بیان نمود! در یک جنگ، اعم از طبقاتی ملی و غیره، از جمله نیرو و تشکل نقش مهمی دارند؟ مگر خودتان یک سطر بالاتر نوشته اید که حتی گرفتن مردهای معوقه نیازی به "قدرت متحد و متشکل شورائی" دارد؟ تشکل شورائی هم مگر جز این است که تشکلی است که از یک درجه بالاتری از آگاهی و انضباط نسبت به تشکل سندیکائی برخوردار است؟ پس چرا اگر همین حرف را که شما به شوراها نسبت می دهید سندیکاهایزنند، رفرمیست می شوند ولی اگر شما بزنیید انقلابی حرف زده اید؟ اگر نیروی آگاه تر و متشکل تر نقش مهمی در گرفتن حقوق پایمال شده ی کارگران دارد، آن وقت حمله ی شما به چهار تشکل فوق که این حرف را زده اند، بی معنا نیست؟ اگر تشکلهای فوق بتوانند کارگران را سرهمین بیانیه متحد و متشکل کنند، شما مطمئن باشید که انقلاب هم خواهند کرد و قدرت شورائی را برپا خواهند داشت. اما واقعیت این است که تا نیروی پیشرو و آگاه کارگران متحد و متشکل نباشد و در میدان مبارزه بغرنج طبقاتی لحظه به لحظه طبقه ی کارگر رادراتخاذ شعارها و تاکتیکهای مناسب روز هدایت ننماید و در مقابل سیاستهای ضدکارگری طبقه ی سرمایه دار حاکم، سیاستها و تاکتیکهای مبارزاتی مشخص ارائه ندهد و در عین حال بخش بزرگی از طبقه ی کارگر را با خود هم راه ننماید، تحقق خواستهای همین بیانیه تشکلهای هم از تحقق آن عاجز می ماندند. در جنبش آگاه و پیشرو کارگری و تئوری کمونیسم علمی سالهاست که این سیاستها دقیقا تنظیم شده و به صورت رهنمود وجود



راه با تشکلهای دیگری که خود را حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا می دانند، نشستن میان دوصندلی را برگزیده و "کلیدی ترین عامل" را در ضعف جنبش، فقدان "جنبش کمونیستی قدرتمند" می دانند که بتواند "پاسخ صحیح و علمی به پرسشهای فوق" بدهد! ما در بالا دیدیم که جنبش دموکراتیک بدون رهبری انقلابی قادر به ادامه حیات نیست. به طریق اولی جنبش کمونیستی نیز بدون رهبری واحد انقلابی و پیشرو قادر به رسیدن به "پاسخ صحیح و علمی" نمی باشد. کما این که در ۸-۹ ماه گذشته دیدیم که برخی از مدعیان کمونیست از ابتدا سیاست انحرافی انزواطلبانه و سکتاریستی در پیش گرفتند و طبقه کارگر را از شرکت در جنبش دموکراتیک برحذر داشتند؛ برخی دیگر سیاست راست دنباله روی و ادغام در جنبش سبز را پیش بردند؛ برخی سیاست نفی نقش عنصر آگاه را در بوق و کرنای خود دمیدند و مدعی شدند که جنبش خودبه خودی نیاز به رهبری واحد ندارد و خودکفا است؛ و برخی دیگر به درستی ضرورت شرکت در جنبش را با حفظ صف مستقل پرولتاریا مطرح ساختند که با هدف آگاه کردن توده های شرکت کننده در جنبش و ارتقاء سطح خواسته های آن بود. بدین ترتیب جنبش کمونیستی نیز تافته ای جدا تافته نیست و بدون داشتن ستاد رهبری کننده واحد جهت پیش بردن استراتژی و تاکتیکهای مشخص و معین، همان قدر در تشتت و بی موضوع است که جنبش خودبه خودی بدون رهبری انقلابی بدان دچار است. جنبش توده ای اخیر ایران نیز هم اکنون در گرداب نظرات متفاوت و ضد و نقیض دست و پا زده و جز ایجاد سردرگمی در مبارزات توده ای، کاری از پیش نبرده و نخواهد برد. کافی است مجموعه شعارهایی که در جنبش اخیر مطرح شدند را از نظر گذرانند تا به عمق تشتت نظری و اهداف آن پی برد. پس اگر عامل مادی خارجی یعنی تمرکز نیروی سرکوب گر و سازمان یافته ی حاکم را عمده در عدم پیشروی جنبش بدانیم، عامل ذهنی یعنی فقدان نیروی سیاسی پیشرو بانفوذ و مبارز در صحنه که بتواند در پیشبرد مبارزه علیه رژیم تاکتیکهای مناسبی را اتخاذ کند و توده های معترض را حول آنها متحد نماید، ضعف عمده سیاسی در ناکامیها باید بدانیم. ومسلما بدون سیاست درست مبارزاتی، دست یابی به پیروزی عملی در مبارزات نیز به ندرت ممکن است روی بدهد. فراموش نکنیم این آموزش سترک تاریخی را که: " دشمن به شیوه خود می جنگد و ما به شیوه خود. ما زمانی که بتوانیم پیروز شویم،

می جنگیم و زمانی که نمی توانیم عقب می نشینیم" (مائو). در شرایطی که نیروهای نابرابر در مقابل هم صف آرائی می کنند، تاکتیک جنگ و گریز و حرکتهای پارتیزانی مناسب با جنبش زمینه هائی هستند که باعث می شوند جنبش به حالتی پاسیو دچار نشود. این رهنمود هم تازه زمانی می تواند به مورد اجرا گذاشته شود که جنبش از داشتن ستاد رهبری کننده ی واحد برخوردار باشد. اگر مایل هستیم که جنبش دموکراتیک موجود رشد کرده و به اهداف اش جهت آزادی و رهائی از زیر ظلم و ستم حاکمان نایل شود، این امر درگرو تحقق رهبری کمونیستی واحد به این جنبش است. در غیر این صورت، جنبش دموکراتیک از جاده اصلی اش منحرف شده و ثمرات جان فشانی توده های مردم نصیب دزدان سرگردنه نشین بورژوازی خواهد شد که باز سالهای سال و تا به وجود آمدن جنبشی دیگر فلدرمنشانه بر سرچشمه ی تولیدکننده گان ثروت جامعه خواهند نشست و به مردم حکم خواهند راند. ک. ابراهیم - ۵ اسفند ۱۳۸۸



بهاران خجسته باد بقیه از صفحه اول

کارگران ایران در جاده ی پر از فراز و نشیب و موانع گوناگون مبارزه علیه نظام سرمایه، گامی به پیش برداشتند و رژیم بحران زده ی حاکم بر فشار و بی کارسازی کارگران و فلدرمنشی ادامه داد. اما کارگران در زیر فشارهای فاشیستی از پا نیافتادند. رهبران تشکلهای کارگری در زندانها سربلندانه مقاومت کردند. بر تعداد تشکل یابی کارگران افزوده شد و همبسته گی تشکلهای کارگری نویدبخش حرکت متحد آنان در سال جدید می باشد. اما استعمار هم چنان بی داد می کند و مزدحداقل کارگران بنا به اقرار خود کار به دستان رژیم یک سوم مقدار زیر خط فقر می باشد.

زنان شیردل ایران در مقابل تلاش حاکمان در منزوی ساختن هر چه بیشتر آنان و اعمال ستم مذهب سالاری و مردسالاری دلیرانه ایستادند و حماسه ی پُرشوری را آفریدند که امیدبخش بوده و در پیش روی جنبش رهائی بخش کارگران و زحمت کشان ایران بدون تردید مؤثر خواهد افتاد. مادران ما برای رهائی فرزندان مبارزشان از شکنجه گاهها و زندانها و عمارت بی حرمتی های قداره بندان رژیم و ضرب و شتم و زندانی شدن شان، تجمعات اعتراضی خود را ادامه داده و به رسوائی بزرگ رژیم افزوده اند. چه بسیارند پدران و مادرانی که فرزندان شان را برای کسب یک لقمه نان به خیابانها و بازار بی رحم کار و سرمایه می فرستند و این کودکان در ابعاد چندمیلیونی زیر چرخ استعمار و ستم سرمایه گرفتار آمده اند.

دانش جوان در سنگر اول این مبارزات آزادی خواهانه به نبرد قهرمانانه ای دست زدند، قربانیان فراوانی دادند، اما لحظه ای از مبارزه دست نکشیدند و در این پیکار دانش آموزان نیز تدریجا به صف آنان پیوستند. دانش گاههای ایران یک روز آرامش به خود ندیده و مقابله ی دانش جوان با مزدوران رژیم ادامه داشته و در این مبارزه برخی از استادان آزاد اندیش و مستقل دانش گاه و آموزگاران نیز به آنان پیوسته و برخی از تدریس محروم و یا به زندان محکوم شدند. پافشاری روزافزون تظاهر کننده گان روی خواستههای دموکراتیک و شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" آنان، چهره ی سالوسانه ی جناحی از هیئت حاکمه را برملا کرد که با علم پاره پاره ی "اصلاح طلبی" پا به میدان گذاشته بود تا مگر با بالارفتن از دوش مبارزان راه آزادی و رهائی، موقعیت بهتری را در نظام ظلم و جور به دست آورده و بتواند جمهوری شکنجه و کشتار و پای مال کننده ی ابتدائی ترین حقوق انسانی را از

زالوصفت حاکم و در برابر بی دادگریهای رژیم جبار جمهوری اسلامی، به آسمان بلند شد و طنین اش در سراسر جهان شنیده شد. مردم جهان به مقاومت قهرمانانه ی دختران و پسران مبارز ایران درود فرستادند و هم دردی خود را با کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، معلمان و نویسندگان، هنرمندان و فیلم سازان و دریک کلام کلیه ی ستم دیده گان جامعه نشان دادند. ضربات باتوم و گلوله های سربین سرکوب گران رژیم در خیابانهای شهرها، دست گیری و شکنجه و تجاوز در زندانها در ابعاد هزاران، برپائی دادگاههای قرون وسطائی نمایشی و صدور احکام اعدام که با تشویق شفاوتمندانه ی آیت الله های اسلام "در کشتن هر چه بیشتر بهتر" و هیچ ترغیب سرکوب گرانه ی دیگر مانع از آن نشد که جنبش رهائی بخش مردم از ستم مذهبی و استعمار سرمایه لختی از نفس باز بماند. فشارهای اقتصادی کمر شکن نتوانست عزم مبارزاتی کارگران و زحمت کشان را درهم شکنند.



به مناسبت ۸ مارس و کشاندن زنان و کودکان توسط نظام جهان سرمایه به فحشاء مقاله ای از لنین را در زیر می آوریم.

## پنجمین کنگره بین المللی بر علیه فحشاء

پنجمین کنگره بین المللی برای مبارزه علیه برده داری سفید در لندن اخیراً به پایان رسید.

داچس ها، کنتس ها، کشیش ها، اسقف ها، خاخام ها و رؤسای پلیس و انواع و اقسام خیرین بورژوا در این کنگره حضور بهم رسانیدند. جشنها و پذیرائیهای رسمی مجلل که برگزار شد! و چه سخنرانی های جدی درباره مضرات و رسوایی های فحشاء ایراد شد!

اما وسایل مبارزاتی که نمایندگان شیک و آراسته بورژوا به کنگره پیشنهاد کردند چه بود؟ عمدتاً دو روش: پلیس و مذهب. چنین به نظر می آمد که این دو مطمئن ترین و مؤثرترین وسایل برای مبارزه علیه فحشاء هستند. موافق گزارش خبرنگار لایپزیگر فولکس تساتیونگ (۱) در لندن، یک نماینده انگلیسی به این مباحثات می کرد که لایحه ای برای تنبیه بدنی جاکشان به پارلمان ارائه داده است. ملاحظه کنید که این قهرمان مدرن «متمدن» مبارزه علیه فحشاء از چه قماش می باشد!

یک خانم کانادایی اشتیاق شدیدی به نظارت پلیس و زنان پلیس بر زنان «منحرف» ابراز کرد، اما در جایی که مسئله افزایش دستمزدها مطرح بود، او اظهار داشت که زنان کارگر سزاوار مزد بیشتری نیستند.

یک کشیش آلمانی به ماتریالیسم معاصر که طبق گفته او در میان مردم نفوذ کرده و به گسترش عشق آزاد کمک می نمود، ناسزا گفت.

هنگامی که نماینده ی اتریشی، گرتنر Gertner خواست به ریشه های اجتماعی فحشا یعنی نیاز و فقر خانواده های طبقه کارگر، استثمار کار کودکان، وضع غیرقابل تحمل مسکن و غیره بپردازد، فریادهای مخالفت آمیز او را مجبور به سکوت ساخت!

اما در میان نمایندگان داستانهای آموزنده و عالی درباره شخصیت های عالی مقام نقل می شد. برای مثال، زمانی که ملکه آلمان از زایشگاهی در برلین دیدن می کند، حلقه در انگشتان مادران کودکان «نامشروع» می کنند تا این بانوی عالی مقام از دیدن منظره مادران ازدواج نکرده ناراحت نشود!

رفرم بردار نیست، چراکه می داند هرگامی که در جهت رفرم بردارد، یک گام بیشتر به نابودی اش نزدیک می شود و جز با تکیه به زور و قلدری قادر به تداوم حیات ننگین اش نمی باشد. کمالین که جناحی از رژیم که پرچم پاره پاره ی اصلاح طلبی را برداشته، حاضر نیست حتا ذره ای از "جمهوری اسلامی عزیزاش" دست بردارد و در ۲۲ بهمن امسال پرچم سفید به دست درتظاهرات رژیم ساخته شرکت کرد و فرصت داد تا بت اعظم اسلامی اش با غلوکاری ادعا کند که ۵۰ میلیون نفر درسراسر ایران در دفاع از جمهوری اسلامی به صحنه آمدند!

با توجه به این که بخش عظیمی از زنان درمیدانهای کار و یا درخانه کارکرده و جزئی از طبقه ی کارگر و زحمت کشان می باشند که حتا بدون مزد و یا با مزدهائی به مراتب پائین تر از مزد ناچیز مردان مورد استثمار قرار می گیرند، رهائی خود را باید درتقویت صف دهها میلیونی کارگران و زحمت کشان بیابند و نه این که دخیل به امام زاده هائی ببندند که جزئی از طبقات حاکم بوده و برای تثبیت و یا حفظ موقعیتی برتر در سلسله مراتب چپاولی ثمرات کارگران و زحمت کشان، دست به غرولند زده اند.

باشد که در ۸ مارس امسال زنان مبارز ایران براساس خواستهای به حق خود نظیر رهائی از قیود مردسالاری و مذهب سالاری نظیر برابری زنان و مردان درکلیه ی عرصه ای اجتماعی نظیر مزد برابر درمقابل کار برابر، طرد پوشش اجباری و جداسازی زنان از مردان، طرد چندهمسرداشتن مردان، دفاع از حق برابر درازدواج و طلاق بامردان، کسب حق حضانت بر کودکان و غیره، درهرکجا که هستند خود را متشکل نموده و مبارزات خود را با مبارزات کارگران هرچه بیشتر هماهنگ سازند تا بتوانند گامهای مؤثری در احقاق خواستهای خود به پیش بردارند.

**دست مذهب و مردسالاری از دخالت در امور زنان کوتاه!**

**پیروزی مبارزات متحد زنان کارگر و زحمت کش علیه نظام حاکم!**

**رهائی زنان درگرو انقلاب کارگری و استقرار سوسیالیسم است!**

**بدون شرکت زنان درمبارزه هیچ انقلابی به پیروزی مطمئنی دست نمی یابد!**

**۸ مارس را به تمامی زنان تحت ستم و استثمار ایران و جهان تیریک می گونیم.**

حزب رنجبران ایران - ۱۳۸۸/۱۲/۵

\* \* \*

مرگ نجات دهد.

به این دست آوردهای مبارزاتی مان ارج نهمیم و با وجودی که در نوروز امسال نیز سفره هایمان از شربینی و شربت خالی مانده و رخت نوای برتن کودکانمان نخواهیم دید، اما باروحیه ای سرشار از امید به آینده ی تابناک، به خانه ی هم قطارانمان برویم، به هم دیگر تیریک بگوئیم و سوگند یادکنیم که مبارزه را تابه آخر و تا سرنوینی رژیم جبار اسلامی حاکم و نظام سرمایه داری ادامه خواهیم داد.

به امید روزی که استثمار و ستم را کارگران و زحمت کشان از جامعه براندازند و زنده گی شایسته ای را برای خود و فرزندان شان فراهم نمایند. در نوروز به جشن و پای کوبی بپردازیم که حق ما بعد از یک سال تلاش درمیدان تولید و مبادله و مبارزه با ظلم و ستم می باشد.

**فرارسیدن سال نو را به همه ی استثمارشده گان و ستم دیدگان جامعه تیریک می گونیم.**

حزب رنجبران ایران -

اسفند ۱۳۸۸



۸ مارس ... بقیه از صفحه اول

از حیوان پست تر رژیم اسلامی بدندان به شعله های بی رحم آتش سپرده شد، اما دمی از مبارزه باز نایستادند.

اکنون درآستانه ی ۸ مارس روز رزم جهانی زنان برای رهائی، به جا است که زنان و مردان مبارز و به ویژه جوانان و دانش جویان با تعمق بیشتر نبرد خود برای رهائی را سازمان دهند. چه درجامعه ی طبقاتی ایران با وحشیانه ی سروکاردانند که بونی از احترام به حقوق بشر نبرده و برای حفظ سلطه ی مشتکی زانو صفت سرمایه دار و آقا و آقا زاده ها، از کشتن حتا کودکان و نوجوانان هراسی به دل و خمی به ابرو نمی آورند. این امر ایجاب می کند که زنان و مردان مبارز و پیشرو با آگاهی بیشتر و با نقشه و برنامه های کوتاه مدت و درازمدت دقیق تری رزم خود را جهت براندازی حاکمان جبارسازمان دهند.

زنان ایران طی مبارزات ۳۱ ساله ی خود علیه رژیم جمهوری اسلامی بارها تجربه کرده اند که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران

**تغییر جهان بدون شرکت زنان ممکن نیست!**



بر این پایه می توان داوری کرد که چه دو روئی تهوع آور بورژوازی در کنگره های بورژوا - اشرافی حکمفرماست. آکروبات بازهای صحنه بشردوستی و مدافین پلیس در این نمایش مسخره فقر و نیاز جمع می شوند تا «بر علیه فحشاء مبارزه کنند»، فحشائی که دقیقاً توسط اشرافیت و بورژوازی حمایت می شود.

رابوچایا پروادا شماره ۱

۱۳ ژوئیه ۱۹۱۳

کلیات آثار لنین، جلد ۱۹

### توضیحات

۱- *Leipziger Volkszeitung* ارگان جناح چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان بود که به صورت روزانه از ۱۸۹۴ تا ۱۹۳۳ منتشر می شد. برای چند سال توسط فرانز مرینگ و روزا لوکزامبورگ تنظیم می شد. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ ارگان «مستقل های» آلمانی بود، و از ۱۹۲۲ به بعد ارگان جناح راست گردید.



### امپریالیسم و جنگ بقیه از صفحه آخر

دوران ماقبل امپریالیستی و دهه های اول بروز امپریالیسم که قدمتی ۱۶۳ ساله و ۹۳ ساله دارند ماهیت و عمل کرد نظام سرمایه داری را به طور درخشانی نشان می دهند. اما جیره خواران نظام سرمایه داری امروز و پس از آن که ایده آلهای اولی بورژوازی انقلابی "آزادی، برابری، برادری" در زیر چرخهای بی رحم نظام سرمایه داری له و نابود شده اند، با پرچم دروغین جدیدی به نام "نئولیبرالیسم، دموکراسی، حقوق بشر" پا به میدان گذاشته و حقوق بشر و دموکراسی را در درگاه خداوندان سرمایه ی انحصاری فراملی هزاران بار به دار آویخته و به ویژه کشورهای جهان سوم را به قتل گاه مردم فقیر و رنج دیده مبدل ساخته اند.

هم اینک امپریالیسم آمریکا بزرگ ترین زرادخانه ی تسلیحاتی جهان را که مملو از بمبهای هسته ای، شیمیائی، میکروبی، مینهای ضد تانک و ضد نفر بوده و بودجه نظامی اش نزدیک به یک تریلیون دلار است در اختیار دارد؛ در نزدیک به ۷۵۰ منطقه ی جهان پایگاه نظامی دارد؛ در قرن گذشته و قرن کنونی یک دم از دست زدن به تهاجم و برافروختن جنگهای تجاوزی

برای گسترش مناطق زیر نفوذ خود دست برنداشته است و آماده است به همه جا نیرو بفرستد تا در لافاه ی دفاع از دموکراسی و حقوق بشر به قتل عام کودکان و زنان و مردم بی دفاع بپردازد: حملات هوائی اش به صربستان و برپائی جنگ و تجزیه ی یوگوسلاوی؛ حمله به افغانستان و عراق و سپس به پاکستان؛ برافروختن آتش جنگهای قبیله ای در شرق آفریقا؛ اعلام آمادگی برای فرستاد نیروی بیشتر به یمن؛ گسیل نیرو به هائیتی تحت بهانه ی استقرار نظم در آن پس از بروز زلزله اخیر در آن کشور؛ کشاندن کشورهای اروپای شرقی به پیمان تجاوزکار ناتو - که به صورت دست یارش به دخالت در امور همه ی کشورها می پردازد؛ ساختن پایگاههای نظامی در گرجستان، رومانی و بلغارستان؛ دفاع بی قید و شرط از رژیم صهیونیستی اسرائیل که در محدوده ی خود به مراتب از فاشیستهای هیتلری جان سخت تر عمل می کند، چون که تجربه ی کوتاه کمتر از دو دهه ی فاشیستها را بیش از ۶۰ سال است که ادامه داده است، از آن جمله اند. در حالی که باتوجه به عمل کرد نازیها و نفرتی که مردم جهان نسبت به کشتار از جمله یهودیان توسط نازیها از خود نشان داده اند، انتظار می رفت که رژیم غاصب اسرائیل حداقل نمونه ای باشد در رد عمل کردهای فاشیستی در برخورد به فلسطینیان!

امپریالیسم آمریکا دهها کودتای نظامی را در کشورهای جهان سوم ترتیب داده که اسناد و مدارک آن همه موجودند. در این تجاوزات و دخالت گریهای آمریکا، دیگر کشورهای امپریالیستی نیز به نسبت منافعی که در غارت ثروت ملل دیگر داشته و دارند، بعضاً در هم راهی و بعضاً در مخالفت با سیاست جنگ طلبانه و مداخله گریانه ی امپریالیسم آمریکا به خاطر حفظ منافع شان در آن مناطق، قرامی گیرند. این وضع در رابطه با کشورهای جهان سومی و میزان وابسته گی آنها به امپریالیسم نیز صدق می کند.

برای هر انسانی که علاقه مند به تعقیب اوضاع جهان باشد، اولین سوآلی که می تواند مطرح شود این است که بر اساس چه حقی امپریالیستها در امور کشورهای دیگر دخالت می کنند؟ تا آنجا که مربوط به حقوق بین المللی در حد توافقنامه های سازمان ملل می شود، احترام به حق حاکمیت هر کشوری ظاهراً مورد پذیرش کشورهای عضو سازمان ملل متحد می باشد. پس این الم شنگه راه اندازی امپریالیستها و در اس آنها امپریالیسم آمریکا از کجا ناشی می شود، جز از ماهیت

تجاوزکارانه ی نظام سرمایه داری؟ اگر دیروز شعار "آزادی، برابری، برادری" بورژوازی تازه به قدرت رسیده، سریعاً بی محتوا و توخالی بودنش را عیان ساخت؛ امروز نیز مردم سراسر جهان، جنایتهایی که به نام "نئولیبرالیسم، دموکراسی، حقوق بشر" توسط امپریالیستها صورت می گیرد را روزانه با چشم خود می بینند. امروز حزب دموکرات آمریکا همان قدر جنگ طلب است که حزب جمهوری خواه! گوئی تقسیم کاری بین آنها صورت گرفته به این معنا که وقتی یکی از آنها در برابر مقاومت مردم جهان علیه تجاوزات ناتوان مانده و جهانیان آن عملیات را رسوا می سازند و دیگر قادر به پیاده کردن سیاستهای تجاوزی نباشد، جناح دیگر هیئت حاکمه آمریکا قدم پیش می گذارد تا پرچم به لجن کشیده شده ی آمریکا را با قولهای کذائی صلح دوباره به دست گرفته و تجاوزات جنگی را حتا در ابعادی بیشتر نسبت به جناح قبلی پیش ببرد. کافی است به کارنامه عمل کرد رؤسای جمهوری آمریکا در نیم قرن اخیر نگاه مختصری انداخته شود تا صحت این مدعا مشاهده گردد.

حال تماشائی است که نوکران حلقه به گوش نظام لیبرالی سرمایه داری در ایران نظیر داریوش همایون و دیگر سلطنت طلبان از یک سو و رفرمیستهای از قماش اکبر گنجی و امثالهم از سوی دیگر سینه چاک دموکراسی بورژوازی شده، دو تا سه قرن از حرکت تاریخ عقب افتاده و در وصف این دموکراسی بی قرارانه قلم فرسائی می کنند. آسمان و ریسمان گویان وبا کمک طلبیدن از متفکران قرون گذشته بورژوازی، دموکراسی را از محتوای طبقاتی آن جدا کرده و به صورت مقوله ای فوق طبقاتی پیش کشیده و در وصف آن سخن سرائی می نمایند. اما این تلاش آنها آگاهانه برای مقابله با حرکت کارگری و کمونیستی است که هر چه تاریخ به پیش می رود حقانیت خود را بیشتر و بیشتر به اثبات می رساند. اینان گرچه در بُعدی تاریخی انسانهای کودنی هستند ولی به طور مشخص و مقطعی انسانهای زیرکی می باشند که فکر و قلم و توانائی خود را به اربابان سرمایه دار نئولیبرال فروخته اند. آنها آگاهند که بیش از نیمی از مردم جهان در فقر مطلق و در زیر حاکمیت سرمایه داری به سر می برند. آنها به خوبی آگاهند که امپریالیسم آمریکا به نام "مبارزه با تروریسم" چه جنایتهای عظیمی را در جهان مرتکب شده و سراسر جهان را به سلاخ خانه ای برای کشتن زنان و کودکان و مردم بی گناه تبدیل نموده است. آنها به خوبی می

**جنگ طلبی و تجاوزگری خصلت امپریالیسم است!**



لزوما و اجبارا باید صرف افشای نظرات انحرافی و دفاع از اصول انقلابی کمونیسم علمی شود. زیرا این نظرات انحرافی و عدول از اصول پرولتاریا، در پیش روی جنبش کارگری و کمونیستی در عرصه ی تحقق انقلاب پرولتاریائی و گذار به سوسیالیسم، اخلاص به وجودآورده و صدمات جدی می رسانند و نهایتا مانع از کسب قدرت پرولتاریا و یا کشاندن پرولتاریا از قدرت به زیر می شوند.

گرچه نظرات رویزیونیستی از چپ و از راست نهایتا به نتیجه ی واحدی می رسند که همانا ممانعت از پیشروی انقلابی متحد پرولتاریا زیرپرچم "کارگران کلیه ی کشورها متحد شوید!" است، مع الوصف پس از بروز رویزیونیسم مدرن که به فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی منجر شد و رسوا شدن آن در جنبش کمونیستی و کارگری، زمینه برای رشد رویزیونیسم چپ در درون جنبش کمونیستی مساعدگشت. این انحرافات چپ و راست را در مسائل عمده ی زیر می توان به روشنی ملاحظه کرد که:

- بعضا به صورت دگماتیسم و زیرپا گذاشتن دیالکتیک رشد و تکامل تئوری کمونیسم علمی و ظاهرا برگشت به مبداء آن یعنی مارکسیسم و نفی افزوده های تئوریک لنین و مائودر شرایط جدید تاریخی و ناشی از پراتیک انقلابی طبقه ی کارگر جهانی و مشخصا طبقه ی کارگر روسیه و چین خود را بروز داده و بعضا نیز در حد نفی افزوده های مائو ناشی از جمع بندی دست آوردهای انقلابی پرولتاریا و زحمت کشان چین و در مبارزه حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم مدرن حاکم بر حزب کمونیست شوروی و در رابطه با ساختمان سوسیالیسم، تحق یافتند. و یا به تئوری تراشیهای جدیدی متوسل می شوند که به تخریب در وحدت صف پرولتاریای جهان می انجامند؛

- این انحرافات در عرصه ی سیاست و مبارزه ی طبقاتی، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه ی مبارزه ی طبقاتی پس از کسب قدرت توسط پرولتاریا و نفی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در جامعه ی سوسیالیستی نمایان شده اند که بانفی دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا طی دوران تاریخی طولانی "گذار از سرمایه داری به کمونیسم"، در شعارهای بی محتوا و توخالی "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" و یا "به هرکس به اندازه ی نیازش" در جامعه ی سوسیالیستی و یا نفی مراحل انقلاب در رابطه با رشد نیروهای مولده - درکشورهای که هنوز مناسبات فئودالی جنبه ی غالب داشته و هنوز

متعلق به ایرانیان است به خصوص بخشی از عراق که قصر پادشاهان ساسانی در آن قرار دارد و...؟  
امروز اگر عمل کرد امپریالیسم به مثابه جنگ طلب در برابر انظار همه گان قرار دارد، عمل کرد نوکران حلقه به گوش دموکراسی بورژوائی نیز مورد نقد و رد قاطع هر انسانی است که کم ترین بوئی از آزادی و عدالت برده باشد. بنابراین نه حرفی های اوباما و امثالهم برای نجات امپریالیسم موثر خواهند افتاد و نه قلم فرسائیهای امثال اکبرگنجی در ستایش از دموکراسی خیالی بورژوائی! مردم جهان هرچه بیشتر عزم خود را جزم کرده اند تا نظام سرمایه داری را به گورستان تاریخ که به حق جایز در آن است بفرستند و عوعو سگان بورژوازی در دفاع از دموکراسی مالیخولیائی این حضرات، خیل عظیم کارگران و زحمت کشان را از حرکت برای سرنگونی نظام جنگ طلب سرمایه داری، باز نخواهد داشت.

ک/بر/همیم - ۱۶ / اسفند ۱۳۸۸



رویزیونیسم ... بقیه از صفحه آخر

چپ (تروتسکیستها و شبه تروتسکیستها) و رویزیونیستهای راست پیرو مکتب فرانکفورت و نظریه پردازان جدید و فیلسوفان خرده بورژوائی اروپائی پیروان نیچه - فیلسوف خرده بورژوازی آلمان - فراهم شد که با مساعدت کاربه دستان امپریالیست، بزرگ ترین اغتشاشات نظری را در نفی تئوری انقلابی کمونیسم علمی به وجود آوردند.

این تجربه ی جهانی نشان داد که تا زمانی که طبقات و مبارزه طبقاتی جود داشته باشند، انعکاس این مبارزات - به ویژه از جانب بورژوازی در صف پرولتاریا - به صورت تخریب در کلیه ی عرصه های نظری (تئوری انقلابی پرولتاریا)، سیاسی، تشکیلاتی و سبک کاری - پیوسته ادامه داشته و یک بخش مهم فعالیت انقلابی کمونیستها

داندند که ثروت معدودی از انسانها جز از طریق مکیدن ثمره ی کار دیگری حاصل نمی شود تا حدی که اکنون فردی بیشتر از کشوری درآمد در سال دارد و طبق آخرین برآوردهای مجله فوربس تعداد میلیاردرهای جهان افزایش یافته و به بیش از ۱۰۰۰ نفر رسیده است که یک میلیارد در مکزیک با بیش از ۵۳ میلیارد دلار در صدر جدول قرار داشته و متوسط دارائی این میلیاردرها ۳.۵ میلیارد دلار است در حالی که نیمی از جمعیت جهان با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زنده گی نکبت باری دارند!! آنها به چشم خود می بینند و با گوشهای خود می شنوند که دولت صهیونیستی و تروریستی اسرائیل با کمک امپریالیستها و طبق نقشه ای دقیقا تنظیم شده در دبی یکی از رهبران حماس را ترور می کند ولی در جهان امپریالیستی هیچ رسانه ای مهر تروریسم را بر آن دولت نمی زند. آنها می بینند که قدم به قدم تحت بهانه ی سرزمین آبا و اجدادی یهودیان، فلسطینیان را که هزاران سال است در آن منطقه زنده گی کرده اند، از خانه و کاشانه ی خود بیرون کرده و به غصب زمینهای آنان می پردازند، همان طور که در توافق با امپریالیستها، ۶۰ و اندی سال پیش به زور فلسطینیان را بیرون کرده و کشور اسرائیل را با جمع و جور کردن یهودیان از سراسر جهان تشکیل دادند و هم امروز نیز این اشغال گری را ادامه می دهند!! اما این حضرات که دست به قلم بردن برای شان ساده است، یک کلمه در رد این جنایات امپریالیسم و اسرائیل نمی نویسند و برای مردم روضه ی دموکراسی بورژوائی را می خوانند؟! اما در رد کمونیسم چابک بال عمل می کنند!!

آیا اینان از خود سوال کرده اند که آمریکا سرزمین سرخ پوستان بوده و امروز طبق ادعا و عمل کرد صهیونیستها باید تمامی آمریکائیان را از آمریکا بیرون انداخت تا سرخ پوستان به حق خود برسند؟ چرا این عمل در فلسطین اشغالی و به دست صهیونیستها درست است اما نه در آمریکا؟ آیا باید همین امروز ساکنان غیر آبرژینی استرالیا را از استرالیا بیرون کرد چون که استرالیا سرزمین آبرژینها بوده است؟ آیا سفیدپوستان آفریقای جنوبی رابه صرف این که آفریقا متعلق به سیاه پوستان است باید امروز از آنجا بیرون راند؟ و...

دامنه ی این سوالات را می توان گسترش داد و از جمله امروز مدعی شد که از کرانه های مغولستان تا افغانستان و یمن و عراق تا کناره های دریای سیاه و دریای سرخ



تولید وسیعاً اجتماعی نشده است - را مدنظر دارند؛

- در عرصه‌ی سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر، نفی سازمان‌یابی سندیکائی به بهانه‌ی این که این تشکل‌یابی ابزار دست بورژوازی است و طرح تشکیل فوری شوراها بدون در نظر گرفتن درجه‌ی آگاهی کارگران و توازن قوا بین انقلاب و ضدانقلاب؛ نفی تشکیلات واحد کمونیستی دربرگیرنده‌ی عناصر پیشرو طبقه‌ی کارگر و رندانه‌ی جدا کردن احزاب کمونیست از طبقه‌ی کارگر به مثابه عاملی خارجی؛ نادیده گرفتن نقش این عناصر به مثابه عالی‌ترین کیفیت در صف واحد طبقه‌ی کارگر جهت هدایت مبارزه طبقاتی پرولتاریا؛ و طرح "حزب نه، شورا آری!" و "طبقه‌ی کارگر خود باید خود را آزاد کند!"؛ و یا بعضاً پیش کشیدن پلورالیسم تشکیلاتی و متفرق نگهداشتن کمونیستها، به جای فعالیت پرشور در حزبی واحد با اصول و برنامه و تاکتیکهای واحد جهت متحد نمودن طبقه‌ی کارگر در زیر پرچم انقلابی کمونیسم علمی؛ و یا بعضاً به صورت خودمركزبینی (خود را حزب پیشرو طبقه کارگر نامیدن، ولی صحبت از پیشبرد وظایف کمونیستی توسط جنبش کمونیستی کردن!!) و نهایتاً دنبال جبهه سازی از کمونیستها بودن و در یک کلام پذیرش فرقه گرایی در پیش روی جنبش کمونیستی و کارگری، اخلاص به وجود می‌آورد.

در چارچوب این تحریفات پایه‌ای، انواع و اقسام نظرات اپورتونیستی در برخورد به پدیده‌های مشخص در هر کشور می‌توان مثال زد که در این جا به برخی از آنان در درون جنبش کمونیستی ایران اشاره می‌کنیم:

- نفی وجود بورژوازی ملی دربره‌ی ای مشخص از تاریخ کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال و تخیلی نامیدن و نادیده گرفتن اختلاف منافع مقطعی آن با منافع کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌های بزرگ کمپرادوری داخلی و ضدیت با تئوری کمونیسم علمی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال در ایران تامقطع رفرمهای ارضی فرمایشی از بالا؛

- نفی وجود ملیتهای تحت ستم و "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در هر کشور تحت بهانه‌ی این که ملت مقوله‌ی تخیلی است و تعریف آن به مثابه وحدت گروه‌هایی از انسانها در سرزمین و اقتصادی مشترک، زبان مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم مشترک نارسا و بی‌معناست؛

- ستایش جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی و نفی رهبری حزبی، تحت بهانه‌ی این که "جنبش از درون خود رهبری بیرون می‌دهد"، آن هم جنبشی که بنا بر اذعان خودشان "رنگین کمان" است و اشاعه‌ی نظرات انحرافی مافوق طبقاتی!؛

- نظریه‌ی صرفاً هومانستی از انقلاب سوسیالیستی داشتن وهم سنگ نشان دادن آن با "انقلاب انسانی"!! از طریق پافشاری روی نظریه‌ی "اساس سوسیالیسم انسان است" و یا "سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است"؛

- ستایش و یا پذیرش فرقه گرایی در جنبش کمونیستی در هر کشور و نفی تلاش برای وحدت کمونیستها در حزبی واحد؛

- در عرصه‌ی فرقه گرایی نیز تبلیغ خودمركز بینی، بدون آن که پراتیک انقلابی پرولتاریا مَهر تاییدی بر این خودمركزبینی‌ها زده باشد؛

- نفی مرکزیت - دموکراتیک در مناسبات حزبی کمونیستی و تکیه بر فراکسیون‌گرایی و تلاش به برقرار نمودن سبک کارآناشینی خرده بورژوازی در مناسبات کارگری و کمونیستی؛

و ...

باتوجه به این که مقوله‌ی "انقلاب انسانی" اخیراً مطرح شده است، در مقاله حاضر برخی توضیحات را در مورد رابطه‌ی سوسیالیسم و انسان ضروری می‌دانیم.

شبه‌تروتسکیستهای ایران که عمده‌تادر "حزب کمونیسم کارگری" و دیگر احزاب انشعاب کرده از آن حزب مشخص می‌شوند، با سایه روشنهایی در کنار عکس رهبر ایدئولوژیک شان (منصور حکمت فقید) جملات "اساس سوسیالیسم انسان است"، "سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است" را آورده و به تبلیغ این دیدگاه پرداخته و حتا حزب کمونیست کارگری درکنگره اخیرش انقلاب سوسیالیستی را معادل انقلاب انسانی معرفی نموده است.

سوسیالیسم تعریف مشخصی است از روابط و مناسبات تولیدی بین انسانها در جوامع بشری در پله‌ای از تکامل آن، که در آن از نظر اقتصادی مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله جای خود را به مالکیت اشتراکی افراد جامعه داده و از نظر سیاسی حاکمیت طبقه‌ی کارگر به مثابه پیشروترین و انقلابی‌ترین طبقه تحقق یافته باشد، با هدف هدایت جامعه به سوی مناسبات عالی کمونیستی که در آن مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و مبادله صورت گرفته، طبقات از بین رفته و همراه با آن دیکتاتوری و دموکراسی طبقاتی

و نیز دولت طبقاتی زایل شده و بشر به حیثه‌ی آزادی گام می‌نهد که در آن "کاربرای همه و به هرکس به اندازه‌ی نیازش" عملی شده باشد.

انسان به مثابه موجودی زنده و اجتماعی در پروسه‌ی تکاملی ماده بر روی زمین دهها هزار سال قبل از این که مناسبات سوسیالیستی بین انسانها برقرار شود، موجود بوده و دورانهای مختلفی را از دوران کمونیم اولیه، تا دوران برده داری، فئودالی و بورژوائی، از سر گذرانده و در هر کدام از این دورانها تنها طبقات معینی علیه مناسبات طبقات استثمارگر موجود قیام کرده و مناسبات جدیدی را برپا ساخته اند. هم اینک نیز بخشی از این انسانها که فروشنده گان نیروی کار هستند، علیه مناسبات استثمارگرایانه‌ی کار مزدی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله به پا خاسته اند تا سوسیالیسم را در مناسبات خود برقرار ساخته از آن هم فراتر رفته و به مناسبات کمونیستی دست یابند. پس همه‌ی انسانها و یا به طور مجرد انسان به خودی خود و به یک سان آفریننده‌ی این تاریخ نبوده و نقش انسانهای مشخص متفاوتی - به صورت پیشرو و مرتجع - در هر پله‌ای از تکامل جامعه‌ی بشری کاملاً مشخص و معین تعیین کننده‌ی می‌باشد که طبقه‌ی پیشرو در هر مرحله‌ی تاریخی مشخصی در قله‌ی تاریخی آن دوره قرار می‌گیرد.

این نکات برای تبلیغ کننده گان "اساس سوسیالیسم انسان است" شناخته شده است. پس سؤال این است که چه ضرورتی پیش آمده تا چنین تعریفی توسط برخی از نیروهای چپ پیش کشیده شود؟

اگر از نظر صرفاً مفهومی و لغوی به این جمله برخورد کنیم: اولاً نمی‌توان انسان را با مناسبات بین انسانها هم سنگ قلمداد کرد و لغو مالکیت خصوصی را که پایه‌ی سوسیالیسم است با انسان یکی شمرد که برخی از انسانها ایجادکننده این مناسبات اند و لذا تشبیهی است بی‌معنا! ثانیاً اگر بر مبنای شاعرانه و متافیزیکی و تحت عنوان "المعنا فی بطن شاعر" نگاه کنیم و به مصداق "غرض از منظور مقصود است" به این جمله برخورد کنیم که اساس سوسیالیسم انسان است، باز هم با این اشکال روبه‌رو می‌شویم که سوسیالیسم را تنها بخشی - هر چند بخش عمده‌ی جمعیت انسانی - یعنی طبقه‌ی کارگر درست می‌کند و نه همه‌ی انسانها. و بالاخره اگر منظور این باشد که سوسیالیسم را انسان می‌سازد. هستند انسانهایی که مرگ آفرینند! بنابراین با هرگونه تعبیر





شود. برای از بین بردن این اشکال در جنبش کمونیستی ایران باید تلاش خود را دو چندان کنیم. "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی ممکن نیست".

ک. ابراهیم - ۸ اسفند ۱۳۸۸



اسلام بنیادگر ... بقیه از صفحه آخر

بنیادگرایی ها (صهیونیسم، ایونجلیکای راست مسیحی، هندوتوا، لامائیسم و...) «تسلیم محض» و «انقطاع از این عالم و الحاق به عالم دیگر» را بین توده های مردم تبلیغ کرده و دشمن هر نوع اندیشه رهائی بخش می باشد. اسلام بنیادگر که عمدتاً یک جنبش (نه فقط مذهبی) بلکه اساساً سیاسی است، به هیچ عنوان به مقولات و انگاشت های اساسی به عنوان یک دین توجه ندارد و تا حالا هم هیچ نوع نقد اجتماعی و اقتصادی و حتی تئولوژیکی از اسلام و یا دیگر ادیان عرضه نکرده است. آموزش های اسلام سیاسی حتی با اندیشه های متعلق به «الهیات رهائی بخش» که در دهه های اخیر در کشورهای آمریکای لاتین مطرح بوده اند، نیز تفاوت اساسی دارند. زیرا اسلام بنیادگر نیز مثل دیگر بنیادگرایی های مذهبی و دینی به پیروی از شرق شناسان اروپا مدار «تسلیم محض» و «عبودیت» را رواج داده و اندیشه ها و مبارزات رهائی بخش طبقاتی، ملی و بویژه خواست آزادی زنان را «شرک» و «کفر» محسوب می دارند. محمود طه دانشمند و اسلام شناس سودانی یکی از روشنفکران اسلامی نادر در قرن نوزدهم بود که در مبارزه علیه شرق شناسان و مروجین اسلام بنیادگر تلاش کرد که به پدیده ی رهائی در تعبیر خود از اسلام تاکید ورزد. او در اسرع وقت توسط مقامات دولتی سودان و با حمایت انگلستان به خاطر تبلیغ رهائی («شرک و کفر») محکوم به مرگ گشته و در شهر خارطوم پایتخت سودان (مستعمره انگلستان در آن زمان) به دار آویخته شد. اعدام او نه تنها در رسانه های گروهی آن زمان منعکس نگشت بلکه مورد اعتراض تشکل های

زدودن از خودبیگانه گی انسانها و جای گزین کردن جمع گرایی و مبارزه ی مرگ و زنده گی با فردگرایی است و فرد تنها در چارچوب جمع معنای واقعی اش را پیدا می کند و نه برعکس!

به علاوه، باید پرسید سوسیالیسم کدام اختیار را به انسان برمی گرداند؟ اگر منظور هر نوع اختیار باشد که این قله ی آنارشیسم و فردگرایی است و مفهومش این است: "همه در خدمت من!"، اگر منظور دادن اختیار به کل جامعه ی انسانی باشد، باز هم حقوق فرد به مثابه موجودی زنده و فعال در جامعه، فدای جمع می گردد و فرد صاحب توانهای مشخص و حتا منحصر به فردش، به انسانی بدون حق و حقوق و بدون نقش مثبت در امور جامعه مبدل می شود. با چنین برداشتی دولت دیکتاتوری پرولتاریا نیز پس از انقلاب پرولتاریائی و کسب قدرت توسط پرولتاریا در بهترین حالت تبدیل به دولتی تمام خلقی می شود!

بدین ترتیب، طرح "انقلاب انسانی" به جای انقلاب سوسیالیستی و معادل قرار دادن آن دو با یک دیگر، نه تنها دست آوردی تئوریک نیست، بلکه ایجاد التقاط در امر انقلاب پرولتاریائی می باشد و هم سنگ نمودن سوسیالیسم پرولتاریائی با سرمایه داری هومانیستی بورژوائی که دیدگاه و تبلیغی یک جانبه است و هیچ مشکلی را در مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا حل نمی کند و تئوری تیز و دیالکتیکی کمونیسم علمی را در مبارزه ی طبقاتی به سطح اوتوپیسیم هومانیستی بورژوائی و خرده بورژوائی و مخدوش کردن مرزبندیهای طبقاتی می کشاند.

مبارزه علیه نظرات انحرافی به خصوص در زمینه ی مخدوش کردن تئوری انقلابی پرولتاریا و مقابلا تلاش کمونیستها برای متحد شدن حول آن نکات اساسی برنامه و تاکتیک اصولی پرولتاریائی، شرایطی را به وجود می آورد تا بتوان مبارزه علیه رویزونیسم پسا مدرن را با قاطعیت و به طور همه جانبه پیش برد. امتناع از این حرکت و حتا آن طور که در پراچین جنبش چپ ایران طی دو دهه ی اخیر رایج شده است تبلیغ وحدت کمونیستها بدون انجام آن در عمل و یا منتظر ماندن تا تشکلی، تشکل یا تشکلهای دیگری را به خود بدون وحدتی اصولی ضمیمه کند، یا پافشاری روی فرقه گرایی و خودمرکز بینی، جز متفرق نگه داشتن صف واحد پیشروان طبقه ی کارگر و مه گرفته گی تئوریک، معنا نداشته و نتیجه اش در تحلیل نهائی به سود طبقات غیر پرولتری و مشخصاً بورژوائی تمام می

و تفسیری نمی توان این جمله را برای یک کارگر معنا کرد که بسیج شده و برای برقرارساختن سوسیالیسم دست به مبارزه ی آگاهانه بزند.

این گونه تعاریف نادقیق التقاط کرده و طبقات استثمارگر را از زیر ضربه ی طبقات استثمار شده و مورد انواع ستم قرار گرفته در آورده و اوتوپیی "همه با هم برای ساختن سوسیالیسم" را در جامعه بشری عملاً القاء می کند؟

باز می گردیم به تعریف دیگر: "سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است".

اگر سوسیالیسم را صرفاً از دیدگاه درجه ی اختیار انسان مورد بررسی قرار دهیم، این جمله به تبلیغ آنارشیسم خرده بورژوائی می پردازد: اختیار به کدام انسان؟ انسان کارگر و زحمت کش، انسان سرمایه دار، انسان سرمایه دار خرده پا، انسان فئودال، انسان دهقان یا...؟!.

این درست است که در جامعه ی طبقاتی و به ویژه بورژوائی در لفافه ی فردگرایی، ادعا می شود که اختیار انسان به دست خودش است، اما در واقعیت امر اختیار تنها به دست طبقه ی حاکم بورژوا سپرده شده و بقیه ی طبقات و اقشار جامعه هیچ اختیاری جز اختیار فروش نیروی کار و یا قبول طوق بنده گی قوانین نظام سرمایه داری برگردیده ی خویش را ندارند. مع الوصف در جامعه ی سوسیالیستی و کمونیستی با حرکت از این واقعیت طبیعی که انسان موجودی اجتماعی است و گرنه طی هزاران سال اجتماعات بشری به وجود نمی آمدند و تا به این درجه رشد نمی کردند. با توجه به این که در طول تاریخ، اکثر انسانها در تلاش جمعی برای تامین معاش خود شرکت نموده اند، اختیار هرانسان در چارچوب اختیار جمع قابل درک و تحمل است. به طوری که در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی برای زدودن خودخواهی های فردی که مالکیت خصوصی زمینه ی مادی آن را تشکیل می دهد، این مالکیت نابود شده و به قول معروف در تولید نعمات مادی و نیازهای جامعه ی بشری همه باهم شرکت نموده و هرکس سهمی از آن را خواهد برد، بر اساس توانائی و یا نیازمندی اش و خودخواهی های جوامع طبقات رخت برخواهند بست. بنابراین شعار "یکی در خدمت همه و همه در خدمت یکی" مناسبات بین انسانها را در این جوامع روشن تر بیان می کند تا تنها تاکید روی اختیار هر فرد انسان! اتفاقاً جنبش سوسیالیستی اساساً، جنبش بازگرداندن روح هم کاری و هم دردی انسانها با یک دیگر،



«رادیکال» و «معتدل» اسلامی حتی مبلغین رنسانس اسلامی و نوگرانی نیز قرار نگرفت.

۴ - در حال حاضر نیز روشنفکرانی که رنسانس اسلامی (عبدالکریم سروش به عنوان نمونه) و یا نوگرایی دینی (مثل محسن کدیور) را در اسلام تبلیغ می کنند، به هیچ وجه و عنوانی از راه ها و اندیشه های رهائی انسان در کشورهای مسلمان نشین از رژیم های مستبد حاکم و حامی اصلی آنها (نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا) صحبتی نمی کنند. به طور کلی، تمامی نحله های فکری متعلق هم به اسلام بنیادگرا و هم به رنسانس و نوگرایی اسلامی از قوانین حاکم بر «بازار آزاد» نئولیبرالی عمدتاً حمایت کرده و یا از گسترش آنها در کشورهای مسلمان نشین حتی انتقاد هم نمی کنند. آیا تا کنون مقاله و یا صحبتی از طرف افراد شاخصی چون عبدالکریم سروش، محسن کدیور، محمد خاتمی، کروی، مهاجرانی، اکبر گنجی، هاشمی رفسنجانی، محمود احمدی نژاد، مصباح یزدی، جوادی آملی و... منتشر و ارائه داده شده است که در آن مکانیزم های حاکم بر بازار آزاد مثل پروسه خصوصی سازی و پی آمدهای فلاکت بار آن (مرگ و میر از گرسنگی، بیکاری مزمن، بی خانمانی فراگیر ازدیاد کودکان خیابانی، تن فروشی جهانی و...) که جهان و تمدن بشری را به سوی سببیت و «بشریت تهی از انسانیت» سوق می دهند، محکوم گشته و یا حداقل مورد نقد قرار گرفته باشند.

۵ - شایان ذکر است که این افراد شاخصی که به نحله های مختلف اسلام بنیادگرای معتدل و رادیکال و رنسانس و نوگرایی اسلامی تعلق دارند، با سکولاریست های ضد چپ (که به طیف های متنوع جمهوری خواهان، تشکل های متعدد حقوق بشری، دموکراسی خواهان، سلطنت طلبان و... در داخل و خارج از ایران تعلق دارند) با اینکه خصلتاً و از نظر شیوه های برخورد به اوضاع ایران دارای تفاوت های قابل ملاحظه ای هستند ولی ماهیتاً و از نظر کیفی در برخورد به مکانیزم های بازار آزاد و مقررات نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول کوچکترین تفاوتی با همدیگر نداشته و جملگی از پروسه های دردناک خصوصی سازی، ملی زدائی و لغو مقررات دولتی حمایت می کنند. بر این اساس، آیا آنها می توانند طبق ادعایشان حامیان واقعی استقرار و گسترش دموکراسی پیگیر و سپس عدالت اجتماعی در ایران

باشند؟ یک نگاه اجمالی به اندیشه ها و آموزه های اسلام بنیادگرا از یک سو و پروژه های سکولاریست ها از سوی دیگر می توانند در تهیه یک پاسخ مناسب به این پرسش کمک کند.

۶ - مطابق اصول حاکم بر اسلام بنیادگرا، قوانین دینی (فقه سیاسی) چون قادر است که به تمام مسائل و سئوالات پاسخ دهد، در نتیجه مسلمانان «امت اسلامی» احتیاجی به تعبیه و تدوین قوانین اجتماعی و اقتصادی که اساس تعریف دموکراسی است را ندارند. این بینش نه تنها واقعیت های کنونی بلکه تاریخ عینی جوامع کشورهای مسلمان را یا نفی کرده و یا به طور کلی ندیده می گیرد. زیرا در این جوامع نیز دهه هاست که قوانین به طور ضروری تعبیه و تدوین می گردند. ولی در اکثر موارد این قوانین توسط هیئت های حاکمه با استفاده از تعبیرها و تاول های اسلامی (که در انحصار حاکمین می باشند) اعمال و پیاده می شوند. در کشورهای اسلامی نظیر عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران که طبقات حاکمه اش ادعا می کنند که با رعایت قوانین اسلامی (مشروع در قرآن) حکومت می کنند، اعضای اصلی خاندان سعودی (در عربستان) و رهبری شورای نگهبان (ولی فقیه) در ایران مثل سلاطین مستبد گذشته با اعمال زور و استبداد حکومت می کنند.

۷ - اگر اسلام گرایان تاکید ورزیده و این تاکیدات را اعمال می کنند و معتقدند که اصول فقه اسلام سیاسی بهترین بدیل دولتی بوده و بر دموکراسی ارجحیت دارد، سکولاریست های ضد چپ (و یا غیر چپ) نیز تاکید می ورزند و زمانی هم که به قدرت برسند آنها را اعمال می کنند که امر دموکراسی بدون رعایت قوانین و مکانیزم های حاکم و رایج بر بازار آزاد نئولیبرالی (همراه با رشد و توسعه طبقه متوسط در کشورهای مسلمان نشین) نمی تواند مستقر گردد. به نظر نگارنده دموکراسی هائی که توسط حامیان اسلام بنیادگرا و یا تشکل ها و طیف های گوناگون سکولاریست های طرفدار نظام جهانی سرمایه برای ایران تعبیه و تنظیم می گردند، دموکراسی های «دم بریده» ناپایدار و نامربوط بوده و در خدمت جامعه ملی ایران (به ویژه کارگران و زحمتکشانش) قرار ندارند، ادامه و استقرار هر یک از آنها آینده سیاسی مردم ایران را دوباره به بن بست خواهد کشید.

۸ - اسلام بنیادگرا نه از بطن و متن ویژگی های جوامع مسلمان بیرون آمده و نه منبعث از عکس العمل مسلمانان نسبت به ناهنجاری

های سکولاریسم با طلیعه های مدرنیته (تجدد طلبی) است. نگارنده شکل گیری و رشد اسلام بنیادگرا و دیگر بنیادگرایی های دینی و مذهبی را با «نگاهی ذات انگارانه» در ماهیت آموزه های درونی اسلام جستجو نکرده و در رویارویی های ذاتی باورها و سنن اسلامی با نگره های سکولاریسم (عرفی گری) و انگاشت های تجدد طلبی ردیابی نمی کند. این نوع نگاه ها و ردیابی ها برای توضیح و بررسی کلیت پدیده پیچیده و گاه مرموز بنیادگرایی ها (و به ویژه اسلامی) بسیار ناکافی و نارسا و فراتاریخی است. عروج و گسترش اندیشه ها و عملکردهای اسلام بنیادگرا و دیگر بنیادگرایی های دینی و مذهبی معلول و منبعث از فعل و انفعالات منطق سریع حرکت سرمایه (جهانی تر شدن) در فاز کنونی تاریخ تکامل نظام جهانی بویژه در سی سال گذشته می باشد.

۹ - بررسی تاریخی جنبش های بنیادگرایی نشان می دهد که نظام جهانی سرمایه و به ویژه راس آن آمریکا در گسترش انواع و اقسام این جنبش ها و حتی مواقعی در شکل گیری و رشد آنها نقش عمده داشته اند. اسناد و مدارک زیادی نشان می دهند که کشورهای مسلط مرکز کمک های چشمگیری در زمینه های مالی و نظامی و آموزشی به گروهها و سازمان های بنیادگرای اسلامی نموده اند که تاریخچه آنها به صد سال پیش می رسد. در دوره جنگ سرد، کشورهای سرمایه داری غرب به بهانه «جنگ علیه کمونیسم» به طور فراگیر و سرتاسری به سازمان های بنیادگرای اسلامی (از اخوان المسلمین در مصر و شمال آفریقا در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ گرفته تا القاعده، مجاهدین اسلامی و طالبان در افغانستان و پاکستان در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) کمک کردند.

۱۰ - واقعیت این است که رهبران اسلام بنیادگرا هم در نوع معتدل مانند ترکیه و هم در نوع رادیکال آن مثل ایران، زمانی که به هدف خود (تسخیر قدرت سیاسی) می رسند بلافاصله منطق حرکت سرمایه را پذیرفته و با اتخاذ سیاست های «خصوصی سازی»

و «ملی زدائی» جایگزین دولت های سکولار و کمپرادور سابق می گردند. اعمال سیاست هائی مرکب از اقتصاد نئولیبرالی و استبداد سیاسی توسط رهبران و حامیان اسلام بنیادگرا باعث گشته که احزاب و سازمان های متعلق به اسلام بنیادگرا به مطمئن ترین و بهترین ابزار در خدمت سرمایه داری کمپرادور در کشورهای پیرامونی تبدیل گردند. این امر نه تنها در مورد احزاب اسلامی مثل



حزب «توسعه و عدالت» در ترکیه و اخوان المسلمین در مصر، مراکش و... که معتدل محسوب می شوند، صدق می کند بلکه در مورد سازمان های مخفی و زیر زمینی گوناگون در افغانستان، پاکستان، یمن و... که به «تروریسم» متوسل می شوند نیز مصداق پیدا می کند. به عبارت دیگر، احزاب و سازمان های سیاسی متعلق به دو کمپ معتدل و رادیکال از موهبت یک نوع تقسیم کار بین خود برخوردار بوده و مکمل هم عمل می کنند: تقسیم کار بین آنهایی که به قهر و ترور متوسل می شوند و آنهایی که وظیفه اصلی و مهم شان نفوذ و کسب مقام و موقعیت در نهادهای دولتی (مشخصا در عرصه های آموزش و پرورش، رسانه های گروهی و امکانا در ادارات پلیسی و نیروهای نظامی) در کشورهای پیرامونی است. هدف سازمان ها و احزاب هر دو کمپ متعلق به اسلام بنیادگرا فقط تسخیر قدرت سیاسی و سپس اعمال تئوکراسی اسلامی است. حامیان هر دو کمپ بعد از پیروزی و تسخیر قدرت برای اینکه موفق به استقرار تئوکراسی خود گردند با تمام قوا دست به سرکوب و انهدام سیاسی و فیزیکی تمام سازمان ها و احزاب سکولاری می زنند که یا به کمپ سوسیالیست ها و مارکسیست ها و یا به کمپ ملی گرایان و طرفداران حق تعیین سرنوشت ملی تعلق دارند. تاریخ جمهوری اسلامی ایران از یک سو و تاریخ دولت ترکیه تحت رهبری حزب «توسعه و عدالت» از سوی دیگر بهترین نمونه هائی در این مورد محسوب می گردند.

۱۱ - رهبران و حامیان اسلام بنیادگرا چه آنهایی که به اصطلاح معتدل هستند و چه آنهایی که به اصطلاح رادیکال محسوب می شوند بعد از پیروزی و تسخیر قدرت سیاسی تا زمانی که «دگر اندیشان» عمدتا چپ های مارکسیست و ملی گرایان سکولار چپ را به مرحله نابودی و انهدام نکشاندند با هم متحدانه عمل می کنند. بعد از پیروزی بر «دگر اندیشان» بنیادگرایان حاکم عمدتا به خاطر داشتن ماهیت و حتی ویژگی های کمپرادوری در مقابل هم صف آرائی کرده و به شکل جناح های متخاصم به جان هم می افتند. بسته به شرایط مشخص کشورها، شکل و شمایل این تلافی ها از کشوری به کشور دیگر تفاوت های آشکار دارند. در الجزایره بعد از پیروزی و سرکوب و «اخته سازی» بقایای «جنبش آزادی بخش الجزایر» و تلافی ها و رویارویی اسلامیست ها شدیداً شکل و شیوه ای سرکوب به خود گرفته و تا سرحد انهدام فیزیکی پیش رفت.

در صورتی که در ایران بر خلاف الجزایر، بنیادگرایان اسلامی در صف آرائی علیه همدیگر تا حد «دیالوگ» و احتمالا مماشات و مصالحه پیش رفته و تاکنون (در آستانه سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷) به طور روشن در موقعیت «پات کرده» و بن بست قرار گرفته اند.

۱۲ - گفتمان اسلام بنیادگرا نیز مثل گفتمان های متعلق به بنیادگرائی های مسیحی، یهودی، هندوی، بودائی و... در تلافی با سرمایه داری نئولیبرالی جهانی (گلوبالیزاسیون) نبوده و بلکه به طور مرموز و پیچیده ای در خدمت آن قرار می گیرد. دیپلماسی و استراتژیست های نیروهای سه سره نظام سرمایه (آمریکا، «اتحادیه» اروپا و ژاپن) عملا از وجود بنیادگرائی اسلامی در سراسر جهان استفاده کرده و از ترویج و گسترش آن در نیجریه، کنیا، مصر و الجزایر در آفریقا گرفته تا پاکستان، لبنان، یمن و... حمایت می کنند. در افغانستان، حمایت همه جانبه دولت آمریکا از «مجاهدین آزادیخواه» علیه «کمونیست های دیکتاتور» که حق تحصیل و تدریس را برای زنان افغانی مجانی و اجباری ساخته بودند، در دهه ۱۹۸۰ فراگیر و همه جانبه بود. آنهایی که در رسانه های گروهی جاری به ویژه در کشورهای جی ۳ به اسم «مجاهدین آزادیخواه» معروف گشتند، «الوات» و «داروغه شاگردهایی» بودند که تحت آموزش و پرورش سازمان سیا بعد از تسخیر قدرت در افغانستان زنان را از حق تحصیل و تدریس و سفر محروم ساخته و توده های وسیعی از مردم افغانستان را در زندان های «خانواده بزرگ توهمات» اسلام بنیادگرا محبوس ساختند. شایان توجه است آنهایی که در روزگاری نه چندان دور عنوان «مجاهدین» و «داوطلبان آزادیخواه» کسب کردند، امروزه نقش های مهمی را در عملیات نظامی - تروریستی در اکناف جهان ایفاء کرده و با ایجاد و ترویج جو ترس و دلهره در دل مردم (به ویژه در بین مردمان ساکن کشورهای آمریکا و اروپا) خدمت شایانی را به استراتژی جهانی حامیان نظام سرمایه انجام می دهند که حائز اهمیت است. تصویری که از سببیت و سنگدلی در اذهان مردم کشورهای مسلط مرکز در مورد مردم «وحشی» کشورهای دریند پیرامونی (که اتفاقا خود اولین قربانیان ترور اسلام بنیادگرا هستند) شب و روز توسط رسانه های گروهی فرمانبر ترسیم می گردد، بدون تردید به شکل گیری و رواج پدیده «اسلامو فوبیا» (ترس از مسلمانان) در بین مردم دامن زده و ایجاد آپارتاید جهانی (که پی آمد

ناگزیر و منطقی حرکت و گردش شکاف اندازانه سرمایه در سطح جهانی است) را به مقدار زیادی میسز می سازد.

۱۳ - شایان ذکر است که ترس از اسلام تنها مترسک و لولوخور خوره ای نیست که در تاریخ معاصر حاکمین مسلط سرمایه در کاخ سفید و دیگر کاخ ها به آن در جهت تحمیق و فریب مردم در سراسر جهان به ویژه در کشورهای شمال متوسل شده اند. آیا توسل حاکمین نظام جهانی به ترفند ها و لولوخور خورهای چون «خطر سرخ»، «خطر زرد»، «ترس از کرملین» و «خطر فساد بی طرفی» رهبران کنفرانس باندونگ و سازمان کشورهای غیر متعهد در دوره ۶۲ ساله جنگ سرد فراموش شده اند؟ امروزه شعار و مترسک «چاینو فوبیا» (ترس از چین) و لاجرم حمایت بی قید و شرط از لامائیسم بنیادگرائی بودائی که نوعی تئوکراسی برده داری (تحت رهبری دالائی لاما) است را چگونه باید مورد ارزیابی قرار داد؟

۱۴ - در تهیه جواب مناسب به این سئوالات نگارنده توضیح و تجزیه و تحلیل مارکسیست های متعلق به مکتب نظام جهانی سرمایه را بیشتر از توضیحات دیگران مناسب و قانع کننده ارزیابی می کند: نظام جهانی سرمایه در راس آن آمریکا، بیش از پیش به مرحله فرتوتی، پیری و بی ربطی عمر خود رسیده است. این نظام که در حال حاضر با بحران عمیق ساختاری خود و خرده بحران های منبعث از آن - بیکاری مزمن، گرسنگی جهانی، تخریب محیط زیست، شکاف وسیع بین فقر و ثروت و... - دست و پنجه نرم می کند، محتاج است که وجود زالو وار امپریالیستی دسته جمعی خود را متعهد به جنگ های بی پایان «ساخت آمریکا» علیه مردم جهان به ویژه در کشورهای جنوب سازد. میلیتاریزه ساختن پروسه جهانی سرمایه تنها وسیله و ابزاری است که توسط آن نظام می تواند دسترسی خود را به منابع طبیعی سیاره زمین در خدمت الیگوپولی های مالی - انحصاری فراملی کشورهای شمال، تامین سازد. این نظام فرتوت و بی ربط در پرتو بحران عمیق ساختاری که دامنش را گرفته، نمی تواند به هدف خود برسد مگر اینکه با توسل به نظامیگری و اشتعال جنگ های کاذب «تمدن ها» و تلافی های خونین بین فرهنگ های در دام مذاهب افتاده اسلامی، مسیحی یهودی، هندوی و... با ایجاد امپراطوری آشوب و استقرار آپارتایدی در سطح جهانی (که انعکاس رشد و گسترش بربریت و بشریتی تهی از



## در جبهه ی جهانی کمونیستی

انسانیت خواهد بود) به زندگی فرتوت و زالوار خود ادامه دهد.  
۱۵ - بر اساس این ملاحظات نگارنده از استراتژی سیاسی نیروهای چپ ایران (در راس آنها مارکسیست ها) که مبارزه علیه کلان پروژه آمریکا (کنترل نظام بر کره خاکی) جدا از مبارزه علیه خرده پروژه های بنیادگرائی های دینی و مذهبی از یک سو و سکولاریست های ضد چپ از سوی دیگر نمی بینند، حمایت می کند.

کنفدراسیون عمومی کار) شد، تقبیح می کند. حمله ی سازمان داده شده علیه KOE و SYRIZA نشان می دهد که جناح افراطی راست LAOS از حکومت پاسوک در مجلس (\*\*\*) و در عملیات تحریک آمیز حمایت می کند.

برای همه گان به خوبی روشن است که KOE خط سیاسی کاملاً متفاوتی نسبت به خط رهبری کنفدراسیون عمومی کار دارد - به ویژه امروز که کارگران مورد وحشیانه ترین حملات مداوم توسط طبقات حاکم و دولت شان قرار دارند. اما هم چنین به خوبی شناخته شده است که KOE در عمل این خط سیاسی را مثل تمامی چپ با تمام نیرو و به طور سیاسی در میدانهای کار و در جامعه به کار می بندد.

خجالت آوراست که در همان روزی که پاسوک و لائوس پیروزیهای یک قرن را دفن می کنند، همین احزاب که نماینده ی بی شرم و عروسکهای بروکسل هستند، عجولانه می خواهند مسئولیتهای خود را در پناه حملات بی ارزش و تحریک آمیز علیه KOE پنهان سازند.

سازمان کمونیستی یونان فراخوان برای بسیج شدنهای باز هم بزرگ تر را می دهد. امروز ما جنگی را پیش بردیم، اما مبارزه ادامه داد. همه به خیابان بیائیم تا تصمیمات دولت را منسوخ نموده و پیمان ثبات اتحادیه ی اروپا را از هم بردیم! آتن، ۵ مارس ۲۰۱۰  
سازمان کمونیستی یونان

(\*) در ۳۰ مه ۱۹۶۰، مانولیس گلزوس و آپوستولوس سانتاس از آکروپولیس بالارفته و صلیب شکسته ی نازی را پاره کردند که از ۲۷ آوریل ۱۹۴۱ زمانی که نیروهای نازی وارد آتن شدند در آن جا نصب شده بود. این اولین شروع عملیات مقاومتی در یونان بود و احتمالاً در اروپا. او ۱۶ سال در زندان و تبعید گذراند و مورد آزار دولتهای یونان پس از جنگ واقع شد.

(\*\*) تصمیمات جدیدی امروز در پارلمان تحت عنوان "تصمیمات ویژه ی اضطراری" در ساعات اخیر با رای نماینده گان پاسوک و لائوس گرفته شد (بالا بردن مالیاتها بر یک سری از کالاهای مصرفی - مترجم)

اعلامیه ی "سازمان کمونیستی یونان" (KOE) در مورد جنبش بزرگ اعتراضی علیه رژیم حاکم

یونان: KOE با درود به تظاهرات، حملات پلیس به تظاهرکننده گان را محکوم می کند، درخواست بسیج باز هم بیشتر در اعتراض به اقدامات ضد مردمی حکومت و پیمان ثبات اتحادیه اروپا را دارد.  
۲۰۱۰/۳/۵

سازمان کمونیستی یونان به تظاهرات توده ای مبارزی که دیروز بعداز ظهر و امروز صبح در سراسر کشور علیه اقدامات جدید دولت پاسوک صورت می گیرد، درود می فرستد. این تظاهرات باید نقطه ی شروعی باشد برای قیام بزرگ تمامی کارگران و مردم، و دولت را وادار نماید تا قاطعانه در برابر اقدامات بربرمنشانه ی تحمیل شده ی بروکسل بایستد. امروز مردم یونان، در ابعاد دهها هزار نفری و مبارزه جویانه پیام روشنی را به حکومت می فرستند: یا تصمیمات ضد مردمی باید کنار گذاشته شوند و یا حکومت برکنار خواهد شد!

سازمان کمونیستی یونان حملات بزدلانه ی نیروی ویژه ی پلیس به مانولیس گلزوس ۸۷ ساله، قهرمان ملی ما در مبارزه علیه اشغال نازیها در بیرون از مجلس را که منجر به زخمی و بستری شدن وی در بخش مراقبتی شدید شد، محکوم می کند. ۷ دهه بعد از ضربت نمونه وار به اشغال گری نازی (\*)، مانولیس گلزوس مورد تهاجم خادمین بروکسل و برلین واقع شد!

سازمان کمونیستی یونان هم چنین حمله بی سابقه ی این نیروها علیه گروه SYRIZA (ائتلاف چپ رادیکال مجلس) به هنگام خروج نماینده گان آن از مجلس با پرچمهای خودشان جهت پیوستن به تظاهرکننده گان را محکوم می کند. حملات بیرون از حد نیروهای پلیس در تطابق کامل با محدودیتهای خفقان آور اقتصادی و اجتماعی در کشور است که توسط دولت پاسوک پیش برده می شود.

سازمان کمونیستی یونان عملیات تحریک آمیز کریستوس پاپوتیس سخن گوی پاسوک در مجلس و آدونیس جنورجیادیس عضو مجلس از جناح حزب راست افراطی LAOS نسبت به KOE و SYRIZA را به هنگام خروج از مجلس که موجب حمله تظاهر کننده گان به یانیس پاناگولوس (رئیس



به تارنما های اینترنتی  
حزب رنجبران ایران  
مراجعه کنید و نظرات خود را  
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران  
[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)

سایت آینه روز  
[www.ayenehrooz.com](http://www.ayenehrooz.com)

سایت خبرنامه کارگری  
[www.karegari.com](http://www.karegari.com)

سایت رنجبر آنلاین  
[www.ranjbaran.org/01\\_ranjbaronline](http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline)

سایت آرشیو روزنامه رنجبر  
<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>





رسیده اند که گویا امریکا و ناتو در افغانستان درمانده و به دنبال راه چاره ای جهت خروج ازین «تله» می باشند. این در حالیکه خود اینان بنابر عدم شناخت دقیق از امپریالیسم و اشغال در تحلیل اوضاع درمانده شده و آن را حمله بر درماندگی اشغالگران به سرکردگی امریکا می نمایند. اینان که شناخت دقیقی از امپریالیسم و اشغال ندارند، سبکسرانه فکر می کنند که نارضایتی مردم از وضعیت، ناموفق بودن امریکا و اشغالگران متحد آن را در افغانستان می رساند و به این اصل اساسی توجه نمی کنند که اگر مردم افغانستان از وضعیت راضی باشند، تجاوز و اشغال معنایی نداشته، چون در یک نظام انقلابی که اصل برابری و خدمت به خلق سر لوح کار آن قرار دارد، مردم راضی بوده می توانند نه یک نظام پوشالی و مزدور طبقاتی که حافظ منافع اقلیت ستمگر ملاک و کمپرادور می باشد.

سازمان انقلابی افغانستان به عنوان یک سازمان پیشاهنگ، وظیفه خود می داند تا در چنین فرصت هایی به این پرسش ها با «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» پاسخ ارائه دارد و تا حد توان به چنین سردرگمی های فکری پایان دهد. به این خاطر نوشته «افغانستان به کجا می رود؟» را به پیشگاه اعضا، هواداران، جنبش انقلابی و عموم زحمتکشان افغانستان تقدیم می دارد....

*بقیه این ارزیابی را می توانید در سایت حزب (اینه روز) مطالعه کنید. هیئت تحریریه*



**بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.**

بین المللی دفاع می کنیم. باوجوداین، تمامی کمکهای انسان دوستانه، پول، داوطلب، دارو، غذا و آب باید به سازمانهای واقعی مردم هائیتی نظیر کنفدراسیون مستقل کارگران هائیتی و سازمانهای مدافع برگشتن دولت آریستید رئیس جمهور منتخب رسانده شود. این وظیفه ی مردم هائیتی است که چه چیزی برای کشورشان مناسب است و چه گونه می توان به بهترین وجهی هائیتی را دوباره ساخت و از چنین شوربختی انسانی نجات داد.

مردم هائیتی سابقه ی طولانی مبارزاتی دارند. اولین مردمی هستند که توانستند خود را از زیر استعمار اروپائی با قیام برده ها در سال ۱۸۰۴ رها کنند. با وجوداین، با استقرار اولین جمهوری سیاه در نیم کره ی غربی، استعمارگران و امپریالیستها نهایتا موفق شدند طی مدتی بیش از دو قرن منابع این کشور را به غارت ببرند. در اواسط دهه ی ۱۹۸۰، مردم هائیتی دوالیه دیکتاتور را که مورد حمایت امریکا بود، سرنگون کردند. رئیس جمهور آریستید اولین رئیس جمهور منتخب در سال ۱۹۹۱ بود که از حمایت فشرده ی جنبش توده های مردم برخوردار بود.

ازدیاد خشم و نفرت به حق مردم هائیتی به تمامی حقانیت دارد. حق تعیین سرنوشت مردم هائیتی در به دست گرفتن مسائلشان، دهقانان در تصاحب زمین به طور کئوپراتیوی برای تهیه ی اذوقه ی مردم و وحدت کارگران و دهقانان در به دست گرفتن قدرت حاکمه برای ساختمان کشور، خانه و زنده گی در آزادی - گامی است که از طریق آن می توان دنیای جدیدی رابرویرانه های جهان کهنه بناکرد!

**خروج تمامی نیروهای مسلح امریکا از هائیتی!**

**نه به ادامه ی اشغال هائیتی توسط سازمان ملل!**  
**حق تعیین سرنوشت برای هائیتی!**  
**(سازمان انقلابی کار، ایالات متحده ی امریکا)**

\* \* \*

**افغانستان به کجا می رود؟**

این پرسش از مدتی به این سو میان روشنفکران، تشکلات سیاسی و در مجموع نزد برخی از مردم افغانستان مطرح است و بسیاری از پیچیده بودن اوضاع بحث می کنند، تا حدی که معتقد اند «خود امریکایی ها هم نمی دانند که چه می کنند» و به این باور

**دفاع از کمک رسانی به مردم هائیتی، نه به نیروهای نظامی امریکا!**  
هائیتی فقیرترین کشور در نیم کره ی غربی است. این کشور پیوسته مورد اشغال نیروهای سازمان ملل قرار گرفته و بعد از ربودن رئیس جمهور آریستید منتخب سال ۲۰۰۴ توسط نظامیان امریکا، دولت پوشالی ای در آن مستقر شده است. این کشور اکنون با تراژدی فاجعه ی زمین لرزه روبه رو شده که مرکز مهم تمرکز مردم یعنی پورت ئو پرنس را ویران ساخته است. تعداد کشته شده ها از مرز ۲۰۰۰۰۰ نفر فراتر رفته و ناخوشی های مرگ باره دنبال آن ادامه می یابد.

زیربنای هائیتی آوارهای درحال فروریزی برای صدها هزار پدر و مادر، پسر و دختر شده است. مشابه با قربانیان گرویداد کاترینا که توسط دولت امریکا به حال خود رها شدند و "کمک بشردوستانه" هرگز صورت نگرفت، اکنون مردم هائیتی مایوسانه در انتظار غذا، آب و دوا از دولت پوشالی امپریالیسم امریکا هستند. خشم از حکومت شان در خیابانهای هائیتی درحال افزایش است و سازمان ملل از جواب دادن به جُست و جوی انسانهای گیرکرده در خرابی ها و تامین نیازمندیهای بازمانده گان، بازمانده است.

دولت امریکا قول "کمک رسانی بشردوستانه" داده است. "کمک" عمده عبارت است از گسیل ۱۰۰۰۰ نیروی مسلح " برای تامین امنیت" به آن کشور برای اطمینان یابی از این که مردم هائیتی دولت پوشالی خود را سرنگون نکنند. فیلمهای جدید از هائیتی نشان دهنده ی رسیدن نیروهای امریکائی مسلح به مسلسل برای جلوگیری از شورش است.

وحدت تصمیماتی امپراتوری امریکا در مسئولیت دادن رئیس جمهور اوباما به رئیسان جمهور سابق بوش و کلینتون در مورد هماهنگ نمودن کمکهای "بشردوستانه" به هائیتی نشان داده می شود. این همان جورج دابلیو بوشی است که به اکثر سیاه پوستان قربانی گرویداد کاترینا با خشونت برخورد نمود و جنایت کاری است که درتهاجم نظامی امریکا به عراق و افغانستان بیش از یک میلیون نفر را به کشتن داد. و کلینتون، قاتل بیش از ۵۰۰۰۰۰ کودک عراق در جریان ۱۰ سال طولانی محاصره ی اقتصادی عراق می باشد.

درخواست کمک انسان دوستانه در همه جا دیده می شود. ما به طور قطع از کلیه ی حمایتهای انسانی برای مقابله با این تراژدی و از طریق اتحادیه های کارگری و دیگر اجتماعات بشردوستانه و تشویق حمایت

**تداوم بحران امپریالیسم و رشد مبارزات توده ای در جهان!**

## وقتی که جمهوری اسلامی به جنگ سرمایه داری می رود!

می توان ثابت کرد و هزاران مثال گویا زد از اینکه چطور مردم ایران در نتیجه سیستم سرمایه داری وابسته و عقب مانده حاکم حتی از حقوقی که مردم کشورهای پیشرفته سرمایه داری دارند، محروم هستند. اما در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنم. در تاریخ گاهی حوادثی اتفاق می افتند که به خودی خود دارای اهمیت نیستند و شاید بسیار کوچک و حتی مسخره به نظر برسند اما همین حوادث می توانند نشانگر عمق مسائل اجتماعی باشند.

چندی پیش تبلیغی از تلویزیون دولتی ایران پخش می شد. البته اینکه چگونه عدهای می توانند مدعی مبارزه با سرمایه داری باشند ولی برای به دست آوردن سود قسمت بزرگی از برنامه های صدا و سیمایشان را به این تبلیغات فریبنده اختصاص دهند و وقت مردم را با آنها تلف کنند به کنار می گذاریم. تبلیغ اینگونه بود که زنی پس از خرید از فروشگاههای خارج می شد. زن کودک خردسالش را در چرخ خرید گذاشته بود. ناگهان چرخ خرید رها می شد و با سرعت در سراسیمگی به طرف پله ها حرکت می کرد. مردی با مشاهده این صحنه شروع به دویدن می کرد و پس از پرش از موانع درست در لحظه ای که چرخ در حال افتادن از پله بود آن را متوقف می کند. اما وقتی زن سر می رسید مرد یک کالا را از درون چرخ خرید بیرون می آورد و با چهره خندان آن را به زن نشان می داد. یعنی زندگی کودک برایش مهم نبوده و فقط برای نجات آن کالا بوده که می دویده!

سرمایه داری در ایران به چنین درجه ای از هاری رسیده است! البته در سایر کشورها هم سرمایه داران ارزشی برای جان انسانها قائل نیستند و حاضرند بخاطر سودشان انسانها را در برابر سرمایه قربانی کنند، ولی آنها آنقدر آینده نگر هستند که مقاصد خود را مخفی کنند و بخاطر سود ناچیز یک سرمایه دار، آبروی کل سیستم سرمایه داری را نبرند. به علاوه اگر چنین تبلیغی در کشورهای امپریالیستی پیشرفته به نمایش گذاشته می شد قطعاً با اعتراض گسترده بینندگان و تحریم آن کالا و رسانه نمایش دهنده اش مواجه می گشت ولی در ایران ارزش زندگی انسانها تا بدان حد تنزل کرده که دیگر کسی به این چیزها اعتنا نمی کند. در کشوری که اعدام، شکنجه، تجاوز

انتقال اخبار باشد را مسدود می کند. جمهوری اسلامی مشکلی با این ندارد که عدهای انگل صفت بدون اینکه هیچ کار مفیدی انجام دهند در نتیجه قدرتی که سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم برایشان مهیا کرده، نتیجه زحمات دیگران را تصاحب کنند. مشکل زمانی ایجاد می شود که زحمتکشان نخواهند این وضع را تحمل کنند.

زیربنا و روبنای جامعه ایران متعلق به یک نظام سرمایه داری ولی نه از نوعی که مثلاً در اروپا و آمریکای شمالی حاکم است، بلکه یک نظام سرمایه داری عقب مانده و وابسته است که نمی تواند با شیوه های متعارف به حیات خود ادامه دهد. این نظام در اثر بحران سرمایه داری متولد شده و نمی تواند از آن خلاصی یابد.

در حالی که سرمایه داری در مقطعی از تاریخ نقشی حقیقتاً متری داشته و منجر به پیشرفتهای عظیم در شرایط زندگی، علم، حقوق اجتماعی، ارتباطات و ... شد، پس از پایان دوره تاریخی اش به سدی در مقابل پیشرفت بشریت بدل گشت. سرمایه داری در ایران مقارن همین زمان بود که به سیستم مسلط تبدیل شد و در حالیکه آن نقش متری قبلی را لااقل در همان ابعادی که برای کشورهای پیشرفته تر داشت هرگز نمی توانست برای ایران داشته باشد، اما عوارض پایان تاریخ مصرف و گندیدگی اش را به تمام و کمال برای ایران به همراه داشت. جمهوری اسلامی انعکاس این گندیدگی در روبنای جامعه است. حکومتی که سرمایه داری هار و افسارگسیخته را با استبداد قرون وسطائی درهم آمیخته است و تنها وظیفه اش سرکوب هر اندیشه و حرکت متری است.

اگر در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری، طبقه سرمایه دار (برای تضمین حاکمیتش و نه برای رضای مردم) حقوقی برای شهروندان قائل است و طبقه کارگر نیز از طریق مبارزات خود پاره های امتیازات را به نفع خود به سرمایه داران تحمیل کرده است، در ایران از این حقوق خبری نیست. شهروندان حتی روی کاغذ هم با یکدیگر برابر نیستند، آزادی بیان وجود ندارد، کارگران حق تجمع، تشکل و اعتصاب ندارند، تهیدستان نمی توانند از خدمات آموزشی و بهداشتی بهره مند شوند، سرکوب، اعدام و شکنجه هم که جای خود را دارند و ...

مدتی است که شعار مبارزه با سرمایه داری در جمهوری اسلامی زیاد به گوش می رسد. گویا احمدی نژاد حوس کرده است که سرمایه داری را در جهان براندازد و گویا مراسم دولتی ۲۲ بهمن امسال، به قول حاکمان و رسانه هایشان، مراسم تشییع جنازه سرمایه داری و لیبرالیسم بوده است.

البته هیچ گاه این مدعیان مبارزه با سرمایه داری تعریفی از سرمایه داری ارائه ندادند و معلوم نشده که چگونه قرار است سرمایه داری و لیبرالیسم نابود شوند. البته کسی چنین انتظاری هم ندارد. در جایی که مزدوران، چاپلوسان و مسخ شدگان، طوطی وار و بدون لحظه ای تفکر و اندیشه شعارهای بچه گانه، شخصیت پرستانه و بی معنی حاکمان را فریاد می زنند طبیعی است که کسی به دنبال شناخت سرمایه داری نخواهد بود.

اما پس از سی و یک سال حکومت جمهوری اسلامی چه نوع سیستم اقتصادی - اجتماعی بر ایران حاکم شده که در تضاد با سرمایه داری است؟

تمام وسایل تولید ثروت در دست عدهای قلیل متمرکز شده اند. تولید خورد رو به زوال است. اکثریت مردم برای تأمین معاش خود راهی جز فروش نیروی کارشان ندارند. از آنجا که صنایع داخلی قادر به رقابت با محصولات وارداتی نیستند، تولیدات رو به کاهش و کارخانه ها رو به تعطیلی هستند و سرمایه ها در حال انتقال روز افزون از تولید به سمت کارهای غیرمولد. به علت وضع نابسامان اقتصادی تقاضای نیروی کار بسیار کمتر از عرضه آن است و این منجر به بیکاری انبوهی از متقاضیان کار می شود که مجبور می شوند برای گذران زندگی رو به کارهای غیرمولد بیاورند که در یک اقتصاد سالم (حتی از نوع سرمایه داری) کاملاً زائد هستند.

این یک نگاه کلی به زیربنای جامعه بود. اما در روبنا چه خبر است؟

صاحبان قدرت و ثروت به هیچ کس پاسخگو نیستند. آنها با خیال راحت میلیاردها تومان وام از بانکها می گیرند و آن را پس نمی دهند، ولی در طرف مقابل کارگر مسنی که قصد پخش کردن شیرینی و خواندن بیانیه ای در حمایت از حقوق کارگران را دارد به ۳ سال زندان محکوم می شود. کوچکترین اعتراضات با سرکوب بیرحمانه پاسخ داده می شود و حکومت هر روزنه ای که برای



کشور صلح طلب می بینیم» و این پیام مداوما بر طبل تبلیغاتی رسانه های حکومتی کوبیده می شود.

ولول خاطر نشان می سازد که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم در جنگهای ضروری اجتناب ناپذیر در کره، در ویتنام، به صورتی پوشیده در لائوس و کامبوج، در جنگ اول خلیج، در افغانستان، در جنگ دوم خلیج در عراق، درگیر شده است. آمریکا هم چنین کشورهای پاناما، گرانادا، کوبا، هائیتی، سومالی، سودان، بوسنی، کوسوو، صربستان و لیبی را مورد هجوم و یا بمباران قرار داده و جنگی جهانی را با تروریسم «اعلام کرده است».

ولول می نویسد « اگر آمریکا کشوری انسانی بود، ما آن را مبتلا به شیذوفرنی و یا حداقل گرفتار مرض روانی سختی می دانستیم تا او را در مقابل این همه حرکاتش کشوری صلح دوست بینداریم».

ولول می افزاید آمریکا امروزه برای بخش نظامی بیشتر از شاید تمامی کشورهای جهان باهم خرج می کند و به طور قطع بیشتر از ۲۱ کشوری که بیشترین مخارج نظامی دارند، نظیر چین، روسیه، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، و اسرائیل.

او می نویسد نه تنها آمریکائیا دائما در جنگ هستند، بلکه اعتقاد دارند که برای امر درستی می جنگند: « ما بر این عقیده هستیم که پیوسته با جنگیدن کار خوبی انجام داده ایم و در نتیجه ما باید باز هم بجنگیم تا دموکراسی، آزادی و بهبود اقتصادی از دست نروند». ولول می گوید ما نمی توانیم به حقیقت راه بدهیم «چراکه این می تواند وجهه ما را از بین ببرد».

او می گوید «به طور قطع بسیاری از جهانیان - احتمالا بیشترین آنها- به ما به صورت صلح دوست نمی نگرند. جنگ دوم خلیج اثر منفی در خود آمریکا داشته است و باعث شده است که مسلمانان - به ویژه عربها - بیشتر از گذشته از ما متنفر شوند».

ولول می نویسد در میان دلایل آمریکا برای جنگ اکثرا اقتصاد امپریالیستی، خواست برترماندن، افتخار آفرین بودن جنگ توسط رسانه ها، جاه طلبی افراطی، حماقت رهبران کشور و ناتوانی در به محاکمه کشاندن آنها به مثابه جنایت کاران جنگی و ناتوانی در آموختن از اشتباهات گذشته را می توان نام برد.

در مورد اقتصاد امپریالیستی ولول خاطر نشان می سازد که در سال ۱۸۹۸ آمریکا به حدی تولید کرد که از ظرفیت مصرف داخلی

نیاز دارد پی به موقعیت و قدرت خود ببرد و آگاه و متشکل شود تا تمام نظام پوسیده بجا مانده از هزاران سال حاکمیت سیستم های مبتنی بر استثمار را دور اندازد.

هر روزی که نظام پوسیده سرمایه داری تداوم یابد به قیمت قربانیهای میلیونی از کارگران و زحمت کشان تمام می شود. در این شرایط، پراکندگی و تفرقه مدعیان کمونیسم یک جنایت است. تردید را کنار بگذاریم. سازش و همزیستی مسالمت آمیز با انگل های بورژوا ممکن نیست. تا زمانی که کمونیستها متحد نشده اند و روی نکات اساسی یک برنامه پرولتری متشکل نگشته اند پرولتاریا نیز پراکنده و نا آگاه باقی خواهد ماند. پس از خودمان شروع کنیم و برای ساختن یک دنیای بهتر متحد شویم.

اسفند ۸۸ - م.م.



## از هر دری سخنی

**خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتا این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه**

### چرا آمریکا در آن همه جنگ درگیر است؟

شروود راس - ۲ فوریه ۲۰۱۰

یک ناظم دانش کده ی حقوق هشدار می دهد که آمریکا «کشوری در جست و جوی جنگ است» و اگر خود را تغییر ندهد به نابود کردن خودش می رسد.

لاورنس ولول ناظم دانش کده ی حقوق ماساچوست در آندور باتوجه به مجموعه جنگهایی که آمریکا به راه انداخته است، می گوید «گرچه نامعقول اما حقیقتی است که ما خود را به مثابه کشوری که جنگ طلب است، نشناخته ایم. ما خود را به صورت

جنسی، قاچاق انسان، فحشاء، مواد مخدر، دزدی و اختلاس میلیاردی از اموال مردم رسماً یا عملاً آزاد است، چه اهمیتی دارد اگر ارزش یک کالای پیش پا افتاده بیشتر از جان انسان بشود؟

سقوط جامعه ایران تحت سیستم حاکم محدود به اقتصاد نیست بلکه از لحاظ اخلاقی و فرهنگی نیز در حال سقوط است. حکومتی که قرار بود علاوه بر دنیا آخرت را نیز آباد کند کار را به جایی رسانده که گله های مزدور و حلقه به گوشش در ۲۲ بهمن و سایر روزهایی که مردم حتی به صورت مسالمت آمیز اعتراض می کردند با شعار «ماشاء الله حزب الله»، «یا حسین» و «یا علی» نوجوانان و دختران را وحشیانه مضروب می کنند، روسری را از سر زنان می کشند، فحشهای رکیک جنسی نثار مردم بی دفاع می کنند و کسانی که از اعمالشان فیلم برداری کنند یا به آنها اعتراض کنند را نیز دستگیر می کنند.

راه علاج عقب ماندگی زیر بنا و روبنای جامعه ایران چیست؟ آیا می توان کشورهای پیشرفته سرمایه داری را الگو قرار داد و برای رسیدن به آنان تلاش کرد؟

همانطور که گفته شد دورانی که در آن سیستم سرمایه داری نقش مترقی و پیش برنده جوامع را داشت به سر رسیده است. در اثبات این گفته همین بس که امروز سطح علم و صنعت به حدی رسیده است که همه انسانها می توانند با ساعات کار کوتاه، زندگی مناسبی داشته باشند و فقر، تبعیض، جنگ و تخریب محیط زیست را ریشه کن سازند، اما سیستم سرمایه داری که هدفی جز تامین سود عده ای انگل صفت ندارد، مانع این پیشرفت تاریخی است.

با تداوم عمر سیستم سرمایه داری ممکن است زمانی برسد که کشورهای پیشرفته تر کنونی به وضع فعلی ایران دچار شوند ولی وضع ایران که در تقسیم کار جهانی نقشی جز تامین مواد خام و نیروی کار ارزان قیمت را ندارد، هیچگاه تحت این سیستم بهبودی چشمگیر پیدا نخواهد کرد.

شاید خیلی از مردم فکر کنند این وضع غیر قابل تغییر است، جایگزینی برای سرمایه داری وجود ندارد و باید علیرغم میل شان خود را با آن وفق دهند. وظیفه همه کمونیستها است که به کارگران و زحمت کشان ثابت کنند که می توانند با اتحادشان جهانی بهتر بسازند. تمام امکانات لازم برای چنین کاری موجود است، از تکنولوژی و صنعت مدرن گرفته تا طبقه کارگر پرشماری که تمام ثروت جامعه توسط آن تولید می شود، طبقه های که



زیادتر بود و نیاز به بازار خارجی و ایستگاه‌هایی برای ناوگان جنگی داشت که قدرمی شدند از تجارت خارجی آمریکا حراست کنند. «هیچ چیزی واقعا تغییر نیافته، به جز این که امروز ما از آن تحت نام گلوبالیزاسیون و ثروت آفرینی برای همه دفاع می‌کنیم درحالی که این جز فقر و بدتر شدن راهی نگشوده است».

او می‌نویسد «جنگ اول خلیج به خاطر نفت بود و نه آن طور که رئیس جمهور بوش به دروغ ادعا کرد برای جلوگیری از استبداد و آزاد کردن کویت، کویتی که در بهترین حالت یک سلطان نشین است».

او ارزیابی می‌کند که «بسیاری از آمریکائیان بیزارند از این که ما قدرتی امپریالیستی هستیم، درحالی که این از ۱۸۹۸ (زمان جنگ آمریکا - اسپانیا) حقیقت دارد».

او هشدار می‌دهد که «این ما هستیم، و نه هیچ دشمنی، که می‌خواهد از طریق جنگ ما را در کشاندن به جنگی دائمی فلج سازد، چنان چه خود ما آن طور که ۱۰۰ سال است مشغولیم تنور جنگ را شعله ور نگه نداریم». او کلماتی از لینکلن را یادآور می‌شود که «اگر نابودی سرنوشت‌مان باشد، ما خود ایجادکننده و پایان دهنده ی آن هستیم. به مثابه کشور انسانهای آزاد، ما با پیوسته باید زنده بمانیم و یا از طریق انتحاری بمیریم» [www.uruknet.info](http://www.uruknet.info)

### اوباما، رئیس جمهور صلح، در جنگ‌های شرکت می‌کند که کشورش آماده آنها نیست

اریک مارگولیس - ۸ فوریه ۲۰۱۰

باراک اوباما درخواست بودجه ی ۳.۸ هزار میلیارد دلار را برای تجدیدحیات اقتصاد آمریکا به کنگره فرستاد. در واقع، این تقویت کننده دیگری به مریضی است که معتاد به مواد مخدر خطرناکی به نام قرصه است.

بسیاری از امپراتوریها به خاطر مسائل مالی به زانو درآمدند تا به علت تجاوز. آخرین امپراتوری اتحادشوروی بود که با خریدن تانکها خود را به ویرانی کشاند.

کسری بودجه ی امسال واشنگتون (اختلاف میان مخارج و درآمد ناشی از مالیات) به رقم سرگیجه آور ۱.۶ هزار میلیارد دلار می‌رسد. بخش بزرگی از آن از چین و ژاپون به قرض گرفته می‌شود، که به آنها هم اکنون آمریکا ۱.۵ هزار میلیارد دلار

بدهکار است. بهره این قرضه حدود ۲۵۰ میلیارد دلار می‌باشد. برای خرج کردن هزار میلیارد دلار، با احتساب یک میلیون دلار خرج روزانه، مدتی معادل از زمان استقرار امپراتوری رم ۲۷۳۸ سال پیش تا به امروز لازم است.

کل بودجه ی اوباما برای بخش نظامی هزار میلیارد دلار است. از جمله ۸۸۰ میلیارد دلار خرج پنتاگون. به آن باید اضافه کرد برنامه های مخفی (حدود ۷۰ میلیارد دلار)؛ کمک نظامی به مصر، اسرائیل و پاکستان؛ مخارج ۲۲۵ هزار نفر نظامی «کنتراتی» (سربازان مزدور و کارکنان)؛ و مخارج سربازان قدیمی. به اضافه ی ۷۵ میلیارد دلار (تقریباً ۴ برابر کل بودجه ی کانادا برای بخش نظامی) برای ۱۶ آژانس اطلاعاتی با ۲۰۰ هزار کارمند.

جنگ در افغانستان و عراق (هزار میلیارد تاکنون) امسال ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار بیشتر از جمله مخارج مخفی و غیرمستقیم خرج خواهد برداشت. گسیل ۳۰۰۰۰ نیروی دیگر توسط اوباما به افغانستان خرج اضافی ۳۳ میلیارد دلاری که بیش از کل بودجه ی نظامی آلمان است، به بار می‌آورد.

اوبامای صاحب جایزه ی صلح، با مخارج دفاعی بودجه ی «ریاضت گشانه» را افزایش می‌دهد.

درحالی که بی‌کاری به بالای ۱۰٪ می‌رسد و اقتصاد دچار خون ریزی شده است، مخارج نظامی و جاسوسی مداوماً افزایش می‌یابد. آمریکا در نیم کره ی غربی به مریضی می‌ماند که همانند امپراتوری عثمانی دچار فلج اقتصادی شده است.

پنتاگون امروز به اندازه ی نیمی از مخارج نظامی جهان را مصرف می‌کند. هم راه با متحدین اش در ناتو و ژاپون ۷۵٪ مخارج نظامی جهان را دارد.

چین و روسیه مشترکاً تنها ۱۰٪ مخارج نظامی آمریکا را در بخش نظامی صرف می‌کنند.

۷۵۰ پایگاه نظامی آمریکا در ۵۰ کشور و با ۲۵۰۰۰۰ نیروی خدمتی در خارج (۱۱۶۰۰۰ در اروپا، حدود ۱۰۰۰۰۰ در ژاپون و کره جنوبی) دارد.

مخارج نظامی ۱۹٪ مخارج فدرال و حداقل ۴۴٪ درآمد مالیاتی را می‌بلعد. در زمان دولت بوش، جنگ در عراق و افغانستان برای هر خانواده ی آمریکائی بیش از ۲۵۰۰۰ دلار تمام شد.

همانند بوش، اوباما با پرداخت مخارج بیشتر برای جنگ‌های آمریکا نسل جدید را دچار قرض می‌کند...

اگر اوباما جدا خواستار سلامت اقتصاد آمریکا بود، او می‌بایستی مخارج نظامی را پائین آورده، سریعاً جنگ در عراق و افغانستان را پایان می‌داد و بانکهای عظیم الجثه را منحل می‌ساخت.

### بازمانده ای از آشویتس: «اسرائیل همانند نازیها عمل می‌کند»

گرائم موررای و کریس وات : ۲۴ ژانویه ۲۰۱۰

یکی از آخرین بازمانده گان آشویتس در آغاز سخن رانی اش در اسکاتلند حمله ی بسیار شدیدی به اسرائیل در مورد اشغال فلسطین نمود.

دکتر حاجو مایر ۸۶ ساله، که از زندانی بودن ۱۰ ماهه در اردوگاه مرگ نازی جان سالم به در برنده بود در گذشت و گذار ۱۰ روزه اش در انگلستان و ایرلند، سه نوبت در اسکاتلند سخن رانی کرد. توضیحات وی باعث خشم گروه‌های لابی سرسخت یهودی واقع شد که وی را به «ضدیهود بودن» متهم نمودند که از موقعیتش به مثابه فردی که از بازمانده گان آشویتس است سوء استفاده می‌کند.

دکتر مایر پنج شبه در دادگاه شریف ادینبورگ صحبت کرد که در آن ۵ نفر مدافع فلسطینیان با اعتراض باعث قطع کنسرت در تالار ملکه توسط ارکستر چهار نفری اورشلیم شدند که متهم به بد رفتاری نژادی گردیدند.

دکتر مایر وقتی نوبت صحبتش فرارسید، گفت که در رفتار آلمانیها با یهودیان در جنگ دوم جهانی و برخورد زمان حال اسرائیلیها با فلسطینیان تشابه وجود دارد.

او گفت: «اسرائیلیها کوشیده اند فلسطینیان را غیر انسانی کنند، درست کاری که نازیها با من کردند. هیچ کس حق رفتار غیر انسانی با دیگری ندارد و کسانی که چنین می‌کنند خود انسان نیستند».

شاید اسرائیل خشن ترین کشور جهان نباشد... اما چیزی که من محققا می‌دانم این است که اسرائیل قهرمان جهانی در ادعا کردن به تمدن و فرهنگ می‌باشد».

دکتر مایر متولد سال ۱۹۲۴ در بیلفیلد آلمان است. بعد از نوامبر سال ۱۹۳۸ او حق رفتن به مدرسه را نداشت. او به تنهایی به هلند فرار کرد. در سال ۱۹۴۴، بعد از یک سال مخفی شدن، توسط گشتاپو دستگیر شد و ۱۰ ماه را در اردوگاه آشویتس در لهستان گذراند.

او اکنون در هلند زنده گی می‌کند و





تروریست اسرائیلی باروخ گولدشتین درمسجد صورت گرفت، آنها مسجد را به دو بخش اسرائیلی و فلسطینی تقسیم کردند. امروز، آنها می خواهند کل مسجد را تصاحب کنند. پس برنامه ای برای این کاردارند.»

### خشونت

بعد از اعلام برنامه مرد ریگ توسط نتانیا هو درهبرون خشونت افزایش یافت. درگیریها در جمعه ادامه پیدا کرد و نیروهای اسرائیلی با گلوله های اشک آور با تظاهرکننده گان روبه رو شدند.

\*\*\*

این نخوت دولت صهیونیستی اسرائیل را در دیدار اخیر جو بایدن معاون رئیس جمهور آمریکا از اسرائیل می توان به تمامی مشاهده کرد. در زمانی که طرفین توافق کردند که خانه سازی در بخش عربی اورشلیم برای شروع مذاکره با فلسطینیان را صهیونیستها متوقف کنند، و پس از این توافق جو بایدن با فلسطینیان وارد مذاکره شد. اما در همین اثنا دولت اسرائیل اعلام کرد که دست به ساختن ۶۴۰ دستگاه خانه ی جدید در آن منطقه خواهد زد که حیرت جهانیان را برانگیخت. امانخست وزیر اسرائیل در کمال خون سردی اعلام کرد که قرار نبود این برنامه زودتر اعلام شود. آیا از این بیشتر می توان همه را در مناسبات بین المللی به بازی گرفت؟

است! ما این را بعد از گذشتن ۶۳ سال از اشغال خشونت بارکشوری در قرن گذشته آموخته ایم. ما اکنون این را می دانیم بعد از کشته شدن هزاران فلسطینی به نام «مبارزه با تروریسم»....

بدر نظر گرفتن گزارش گلدستون (نماینده سازمان ملل که به بررسی از حمله ی اسرائیل به غزه در دسامبر ۲۰۰۸ پرداخت - م.)؛ جلسه ی عمومی سازمان ملل روز جمعه پیشنهاد لیگ (جامعه) عرب در مورد این که رئیس سازمان ملل بان کی - مون گزارشی از روند بررسی مستقلانه فلسطینیان و اسرائیل در عملیات حمله به غزه بدهد، را مورد تصویب قرار داد.

خواست این قطعنامه دفاع از گزارش گلدستون بود که اسرائیل را به جنایات جنگی متهم می کرد. اما سه عضو دائمی شورای امنیت - آمریکا، انگلیس و فرانسه - مخالفت خود را با مطرح شدن این گزارش در شورای امنیت اعلام کردند.

خود این امر نشان می دهد که نه تنها کاری صورت نگرفت، بلکه غرب مایل نیست کاری در این مورد انجام شود.

علاوه بر صدماتی که بعد از ۱۶ سال بار دیگر و با گرفتن قربانیان به طرز خشونت بار به مردم فلسطین وارد شد، نخست وزیر اسرائیل اعلام کرد که قصد دارد برای برنامه ی بررسی مرده ریگ (یهودیان - م) و از جمله گورهای کهن دست به کشتار بیشتری بزند. آیا قابل تحمل است که در آمریکا «انبارکتابهای درسی تگراس» را تبدیل به معبد مقدس نمود؟...

یونسکو، بخش فرهنگی و تعلیم و تربیتی سازمان ملل، نگرانی خود را از قصد اسرائیل در احیای بخش مذهبی در ساحل غربی اعلام نمود.

بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل، گفت که قصد دارد که مسجد ابراهیم و تعداد دیگری از این قبیل را در ساحل غربی جزو مرده ریگ اسرائیل در آورد و ۱۰۷ میلیون دلار هم برای این کار در نظر گرفته است.

این تصمیم خشم اعراب و دیگر مردمان جهان را برانگیخته است که این عملیات را مغایر قوانین بین المللی می دانند...

### «غصب سرزمین مقدس»

...اوسامه حمدان، نماینده حماس در لندن به تلویزیون الجزیره گفت: «در ارتباط با دین، برنامه اسرائیل عبارت است از تغییر مراکز دینی اسلامی به یهودی به طریقی که اسرائیل تبدیل به کشوری یهودی بشود.» «بعد از کشتاری که در سال ۱۹۹۴ توسط

سه کتاب در مورد یهودیت، هالوکاست و صهیونیسم نوشته است.

دکتر مایر تاکید می کند که معنای «ضدیهودبودن» امروز تغییر کرده است: «در گذشته ضدیهود به کسی اطلاق می شد که از یهودیان متنفر بود چون که یهودی بودند و روح یهودی داشتند. اما امروز ضدیهود کسی است که یهودیان از آن متنفرند.»

یک سخن گوی شبکه ی ضد صهیونیستی بین المللی که دکتر مایر عضو آن است، می گوید انتقاد از اسرائیل معادل انتقاد از یهودیان نیست.

مایک ناپیر، رئیس کارزار هم بسته گی با فلسطینیان و یکی از ۵ تظاهرکننده که منتظر دادگاه در ماه مارس می باشد، گفت: «فلسطینیان خشنود هستند که من مدافع اهداف آنها می باشم.»

حاجو می داند که اسرائیل تاریخ طولانی سوء استفاده از رویداد غم انگیز هالوکاست دارد که به منظور از میان برداشتن انتقاد اصولی از جنایاتش، صورت می گیرد.

«به ویژه، بعد از حمله به غزه، دیگر مردم این ادعا را که هر انتقادی به اسرائیل از موضع ضدیهودبودن است را نمی پذیرند.» اتهامات دکتر مایر با عکس العمل شدید گروه طرف دار اسرائیل واقع شد که به وی «فرد مغضوب» لقب دادند....

### تکبر و نخوت قدرت صهیونیستی

استیو آسمل، صلح کویر-

۲۸ فوریه ۲۰۱۰

صهیونیسم فحش نیست! به همین ساده گی. آنها هر چه بخواهند انجامش می دهند و نسبت به هر کسی که مایل باشند. هیچ کس جلو آنها را در تجاوز به مناطق غیر یهودی نگرفته است. هیچ کس حرکتی در ایجاد تحریمهای اقتصادی علیه کشوری که به هر چیزی که برای بشریت مقدس است، دست می زند و از جمله اعلامیه ی حقوق بشر، انجام نداده است. آنها هرگونه انتقادی را هم که از کارهای ناپسندشان صورت گرفته، جوک تلقی کرده اند.

تصویری در نامه های من به کرات آمده که من بر اساس قانون حق چاپ آنها را حذف کرده ام. این تصویر به ساده گی «صهیونیسم را ناسالم برای کودکان و هر چیز زنده می داند». در این نوشته من این جمله را آورده ام، اما این غیر قانونی است. ولی این پیام غدغن نیست! صهیونیسم ناسالم

از سایت تلویزیون  
آزمایشی رنجبران  
دیدن کنید و برنامه  
های اینترنتی آن را  
مشاهده کنید!

<http://teleranjbaran.wordpress.com>

## امپریالیسم و جنگ!

بورژوازی خود را در جنگی دائمی درگیر می کند. مقدمات با آریستوکراسی سپس، با آن بخشهایی از خود بورژوازی که منافع اش در رشد صنعت با آن آشتی ناپذیر می شود؛ و همیشه با بورژوازی کشورهای دیگر. (مارکس و انگلس - مانیفست حزب کمونیست - فصل بورژوازی و پرولتاریا)

میزان عظیم سرمایه مالی که در دست عده ی معدودی متمرکز شده و شبکه انبوهی از مناسبات و ارتباطات بوجود آورده و دامنه ی این شبکه با چنان وسعت غیر قابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده ی سرمایه

داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آنها را نیز تابع سرمایه ی مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه ی حاد با سایر گروههای ملی و دولتی فینانسیست ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر - از طرف دیگر - موجب شده است که تمام طبقات دارا یکجاسوی امپریالیسم روی آور شوند. "مجبوبیت" همگانی "به دورنمای امپریالیسم، دفاع دیوانه وار از آن و رنگ آمیزی آن با تمام وسایل ممکنه - چنین است صفت مشخصه ی دوران حاضر. ایندئولوژی امپریالیستی در طبقه ی کارگر نیز نفوذ

می نماید. ... امپریالیسم عبارت است از عصر سرمایه ی مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوششهایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده، بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه ی آن تمایلات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه ی جهات علی رغم وجود هرگونه ی نظام سیاسی نیز منتهای حدت تضادها، ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران (لنین - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله ی سرمایه داری - بخش ۹ - انتقاد از امپریالیسم) این جمع بندیها از ماهیت بورژوازی در

## رویزیونیسم پُست مدرن، اخلاص گر عمده!

اگر در نیمه ی دوم قرن گذشته جنبش جهانی کمونیستی در مقابل خطر رویزیونیسم مدرن در قدرت در شوروی و در بسیاری از احزاب کمونیستی جهان از خود هشپاری نشان داد و مبارزه ی ایده ئولوژیک سختی را با رویزیونیستهای مدرن در راس احزاب کمونیست به سر کرده گی خروش چف و امثالهم در شوروی و سپس دن سیائو پین در چین پیش برد و تا حدودی حساسیت نسبت به این خطر در استحاله ی احزاب کمونیستی به احزاب بورژوائی به وجود آورد، اما این رویزیونیسم که در اشکال جدیدی همان تحریقاتی را مطرح

می ساخت که رویزیونیسم کهن انترناسیونال دوم در عدول از نظرات انقلابی کمونیسم علمی و جهت سازش طبقاتی با بورژوازی پیش کشیده بود، توانست بخش دیگری از جنبش کارگری را، پس از ضربات احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم به جنبش انقلابی طبقه ی کارگر، به زائده ی بورژوازی تبدیل نماید و صف کارگری را به تفرقه ی بیشتر بکشانند. مبارزه ی کمونیستهای انقلابی با رویزیونیستهای مدرن، به علت نفوذ و اعتبار حزب رویزیونیست شوروی

در میان احزاب کمونیست جهان، نتوانست به طرد کامل تحریقات رویزیونیستی مدرن منجر شود. ابعاد این افشاگریها محدود ماند و پس از آن که در جدال ایده ئولوژیک سختی به ویژه در درون حزب کمونیست چین و غلبه ی رویزیونیستهای چینی در ربع آخر قرن گذشته و عدول این حزب از مواضع اصولی کمونیستی و گرویدن به رویزیونیسم و سازش طبقاتی با بورژوازی، جنبش جهانی کمونیستی دچار بزرگ ترین تفرقه و تشتت نظری و سازمانی گردید. بدین ترتیب زمینه برای رویزیونیستهای

## ملاحظات در باره اسلام بنیادگرا،

## نوگرایی اسلامی و سکولاریسم ضد چپ ایران

۱ - بنیادگرایی اسلامی ماهیتا و حتی خصلتا با بنیادگرایی های دیگر ادیان چندان تفاوتی ندارد. جنبش های متعلق به اسلام بنیادگرا نیز مثل دیگر جنبش های بنیادگرا در جهان هدف مشخص سیاسی (نه دینی و مذهبی) دارند و آن چیزی غیر از تسخیر قدرت سیاسی نیست. ملبس شدن این جنبش ها به کسوت اسلامی به روشنی یک فرصت طلبی سیاسی است.

۲ - اندیشه ها و آزمون های اسلام بنیادگرا توسط شرق شناسان اروپا محور که عمدتا مدافعین نیروهای استعمارگر کهن بویژه انگلستان بودند، تعبیه و تنظیم گشته و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توسط عبدالوهاب ها (در شبه جزیره عربستان) و مودودی ها (در شبه قاره هند) ترویج و گسترش یافته اند. اسلام بنیادگرا تلاش می کند که ثابت نماید که مسلمانان جهان فقط در

تحت حاکمیت دولت اسلامی می توانند زندگی کنند زیرا آنها قادر نیستند جدائی دولت را از دین و مذهب درک کرده و پذیرا باشند. شرق شناسان اروپا محور و حامیان بومی آنها به آسانی این واقعیت تاریخی را فراموش می کنند که مسیحیان ساکن کشورهای اروپائی نیز تا قرن سیزده میلادی دارای چنین دید و اندیشه در باره مسیحیت بودند. ۳ - اسلامی بنیادگرا نیز مثل دیگر

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washington DC  
20016  
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org  
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:  
ranjbaran@ranjbaran.org  
آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:  
www.ranjbaran.org